

# سفرهای علمی دانشوران به حله، و از حله در قرن نهم هجری

د. یوسف الشمری  
ترجمه: مهدی کرمانی

## چکیده

نگاه منحصر به فرد دین اسلام به مسئله علم و تشویق و ترغیب کتاب و سنت به فراگیری دانش فارغ از هرگونه محدودیت زمانی و مکانی و تعلیمی، در طول زمان موجی از مهاجرت‌های علمی را در بین مسلمین باعث گردید. رسم این هجرت‌های دانش طلبانه بعدها در میان مسلمانان باقی ماند و بار سفر بستن برای درک محضر عالمان و شنیدن و آموختن از آنان، دامنه گسترده‌تری یافت و آرام آرام زمینه‌ساز ظهور مراکز علمی جدید و مهم در بلاد اسلامی شد. از جمله این مراکز شهر تاریخی حله بود؛ مهد پرورش بسیاری از عالمان و فقیهان، و محل آمد و شد محصلان و مدرسان علوم دینی. آشنایی با شخصیت‌های زبده فکری که شهر و دیار خود را به قصد تعلیم و تعلم در حله رها کردند و نیز فرزاندانی از حله که به شهرهای دیگر عراق و دیگر سرزمین‌های اسلامی بار سفر بستند و تحرکات و جنبش‌های علمی را رونق بخشیدند، راهی است برای شناخت موقعیت درخشان شهر حله و نقش آن در تحولات فکری و فرهنگی جامعه اسلامی در برهه‌ای خاص، یعنی در قرن نهم هجری.

**کلید واژه‌ها:** هجرت علمی، عراق، حوزه، علما، حله، فقها، شهرهای اسلامی.

## مقدمه

بسیاری از بزرگان علم حدیث، معتقدند که «حدیث» عبارت است از: شنیدن بی‌واسطه از استاد و شیخ، و این سماع مستقیم نسبت به قرائت ارزش بالاتری دارد (ابن جماعه، ۱۳۵۳ق، ص ۸۷). تمایل شدید علما به حفظ سلسله سند روایات، شنیدن حدیث از بچه‌ها را - که به سن تشخیص رسیده باشند - نیز مجاز می‌کرده است (ابن الصلاح، ۱۴۱۶ق، ص ۹۷). امامیه بر این اصرار دارند که حدیث شنیده شده از امام معصوم علیه السلام چون از اعتماد و اطمینان ارتباط مستقیم با معصوم برخوردار است، جای هیچ شکلی در آن باقی نمی‌ماند.

سفرهای علمی در نگاه امامیه نشئت گرفته از دو عامل اساسی است: «عامل دینی و عامل علمی». بُعد دینی در دوران حیات امامان معصوم علیهم السلام و در دیدار و ملاقات با آنان شکل می‌یافته و تا پایان دوره غیبت صغری در سال ۳۲۹ قمری ادامه داشته است؛ زیرا نقل حدیث از ائمه علیهم السلام، به نظر امامیه، همچون روایت کردن از پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چون معصوم علیه السلام مبلغ پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز پیام خداوند متعال را به انسان‌ها می‌رساند و تبلیغ می‌کند (فیاض، ۱۹۶۷م، ص ۱۰۵). دلیل مطلب، سخن امام صادق علیه السلام به یکی از اصحابش است که فرمود:

اگر ما به رأی و خواست خود سخن بگوییم، از هلاک‌شدگان خواهیم بود. ولی ما چیزهایی را به شما می‌گوییم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخته و اندوخته‌ایم؛ همچنان که مردمان طلا و نقره‌شان را اندوخته می‌کنند. (مفید، بی‌تا، ص ۲۸۰؛ مجلسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۲)

در زمان ائمه علیهم السلام بسیاری از طالبان علم، سعی‌شان بر این بود که هر سال خدمت امامان معصوم علیهم السلام برسند و از زبان ایشان حدیث و روایت بشنوند (علامه حلی، ۱۴۲۳ق، ص ۳۱۷). در این میان موسم حج بهترین مناسبت در تأمین این منظور به شمار می‌آمد

و گروه‌های متعدد از مشتاقان معارف ناب اسلامی، خدمت ائمه علیهم‌السلام - که بیشتر عمرشان در مدینه منوره (مرکز تعلیم و تعلم حدیث) می‌گذشت - می‌رسیدند و از آنها کسب فیض می‌کردند و چه بسا جنبه علمی و دینی در یک مسیر قرار می‌گرفت. امام صادق علیه‌السلام به هوادارانش توصیه می‌فرمود: «از مکه آغاز کنید و به ما ختم کنید» یا «حج، با دیدار و رفتن به خدمت امام کامل می‌گردد». (کلینی، ۱۳۶۵ق، ج ۴، ص ۵۴۹؛ شیخ صدوق، ۱۳۸۶ق، ج ۲، ص ۴۵۹)

پس از این مرحله، سفرهای علمی در مراحل بعدی ادامه یافت و طالبان علم، در شهرهای مختلف در پی رجال و عالمان موثق به گردش در آمدند و در محضر اصحاب مورد وثوق ائمه علیهم‌السلام حاضر شدند؛ چنان‌که از آنها حدیث شنودند و علوم به میراث برده از معصومان علیهم‌السلام را از ایشان اخذ کردند. این روایان و محدثان ثقه، در احداث مراکز فکری جدید در دنیای اسلام سهم بسزایی داشتند که شهر حله یکی از این مراکز است. حله شهری است که پس از عصر ائمه علیهم‌السلام تأسیس شد و فقیهان پرورش یافته در آن، قبله مقصود دانش‌جویان و اندیشه‌وران قرار گرفتند. (آل یاسین، ۱۹۷۱م، ص ۲۷ و ۲۸؛ سودانی، ۱۹۹۹م، ص ۸)

افزون بر آنچه گذشت، آنچه طالبان علم را به هدف جنبه علمی سفرهای تحصیلی به تکاپو و امی داشت، این مسئله بود که از دیدگاه آنان علم و تعلیمی که به طور مستقیم و از زبان استاد اخذ شود، بسیار قابل اعتمادتر از دانشی است که از لابه‌لای کتاب‌ها و متن نوشته‌ها فرا چنگ آید. از سوی دیگر، در روایات نبوی به مواردی برمی‌خوریم که طلب علم و سفر برای دانش‌اندوزی، ولو در سرزمین‌های بسیار دور از مرکز دولت اسلامی، مطلوب دانسته شده و به آن تأکید شده است؛ چنان‌که فرمود: «دانش را هر چند که در چین باشد، بجوئید و بیاموزید». (طبرسی، ۱۳۸۵ق، ص ۲۳۹؛ ابن حیون، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۸۰)

با توجه به تأکیدات مکرر در باب اهمیت سفرهای علمی در آموزه‌های دینی، یک

حرکت گسترده علمی در بسیاری از شهرهای اسلامی به وجود آمد؛ شهرهایی چون کوفه، بصره، مدینه، بلاد شام و مانند آن. (خطیب بغدادی، ۱۳۹۵ق، ص ۸۸)

سعید بن مسیب (تربیت شده دامان امیر مؤمنان علیه السلام) از حواریون امام حسین بن علی علیه السلام) گوید: «برای به دست آوردن یک حدیث، شب‌ها و روزها راه می‌پیمودم». (همان، ۱۳۹۵ق، ص ۱۲۷) خطیب بغدادی گوید:

یکی از دانش‌جویان حدیث، در یک سفر علمی، تمام شهرهای اسلامی به غیر از اندلس را گردید و دیگری، با پای پیاده، سرزمین‌های متعددی چون بغداد و مکه را درحالی که کتاب‌هایش را بر دوش داشت، پشت سر نهاد تا دانشی بیاموزد. (همان، ۱۳۹۵ق، ص ۲۰۹)

ناگفته نماند که سفرهای علمی، مخصوص شیعه نبود؛ بلکه مسلمانان، از نحله‌ها و گروه‌های عقیدتی مختلف، به این کار اقدام می‌کردند و بر آن مداومت داشتند. علت هم این بود که نزد علمای اسلام، یکی از مرجحات مربوط به راویان، شنیدن از شیخ و استاد است و از این جهت، راوی به سماع را بر راوی به اجازه ترجیح می‌دهند. (فیاض، ۱۹۶۷م، ص ۱۰۷ و ۱۱۰)

شهر حله از جمله شهرهایی است که شمار بسیاری از عالمان دینی در آن پالیده و به چهره‌های درخشان تاریخ اندیشه اسلامی تبدیل شده‌اند. همواره دانشورانی از شهرهای مختلف عراق و دیگر سرزمین‌های اسلامی به این شهر روی آورده و در طلب علم و شاگردی در محضر بزرگان، حله را مقصد و مآمن خویش ساخته‌اند. عده‌ای پس از اندوختن توشه‌های علمی به شهر خود بازگشته‌اند، عده‌ای بارها به این شهر رفت و آمد کرده و گروهی در آنجا ماندگار شدند و تا پایان عمر در آن به سر بردند. دیگرانی نیز بارها سفرهای متعدد علمی به آن شهر داشته، در آنجا حلقه‌های درس و تدریس تشکیل داده و شاگردان بسیاری را پرورده و روایات و احادیث ائمه علیهم السلام را بر آنان خوانده و به تألیف کتاب پرداخته‌اند؛ چنان‌که بعضی از آنها به حله منسوب شده‌اند و به آنها

«حلی» گفته می‌شود؛ مثل حسن بن راشد حلی، با اینکه اصالتاً بحرانی است و مانند احسائی حلی و حلبی حلی. همه این بزرگان را به جهت نقش بزرگی که در اعتلای حیات فکری شهر حلّه داشته‌اند، حقیقتاً می‌توان جزو عالمان و شخصیت‌های ممتاز حلّه به شمار آورد.

## دانشوران مهاجر به شهر حلّه

### ۱. شیخ احمد بن فهد بن ادریس احسائی (م: ۸۰۶ق. / ۱۴۰۳م.)

شهاب‌الدین احمد بن فهد بن حسن بن احمد بن ادریس بن فهد مقری احسائی (آقابزرگ طهرانی، ۱۹۷۲م، ص ۲) عالم عادل محقق و از عالمان و فقیهان بزرگ امامیه است. (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۵۵) شیخ احمد بن فهد بن ادریس احسائی؛ در شهر احساء بحرین به دنیا آمد و در همان شهر نشو و نما یافت. از سال ولادت او اطلاع به دست نیامد، جز همین که در نیمه دوم قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) بوده است. از جمله شگفتی‌ها اینکه شخصیت مورد بحث، با شخص دیگری، در بسیاری از ویژگی‌های شناختی، مشترک است؛ چندان که گویا یک نفر بیشتر نیستند؛ یعنی شیخ شهاب‌الدین احمد بن فهد بن حسن بن ادریس احسائی و شیخ جمال‌الدین ابوالعباس احمد بن شمس‌الدین محمد بن فهد اسدی حلی. به هر دو «شیخ احمد بن فهد» گفته می‌شود و هر دو نزد استادانی همچون شیخ فخرالمحققین و شیخ احمد بن متوِّج بحرانی درس خوانده‌اند و هر دو کتابی به نام «شرح الارشاد» دارند و هم‌عصر و ساکن حلّه بوده‌اند. اما با وجود این همسانی‌ها، می‌توان آنها را دو شخصیت متمایز دانست. احمد بن فهد بن ادریس احسائی شهرتش «شهاب‌الدین»، و اسم پدرش حسن بن ادریس، و معروف به «احسائی» است. درحالی‌که احمد بن شمس‌الدین محمد بن فهد، به «زین‌الدین» شهرت دارد و کنیه‌اش «ابوالعباس» است و او را به «اسدی حلی» می‌شناسند (زنوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۶۱۰؛ بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۴۳؛ بحرالعلوم، ۱۳۶۳ق، ج ۲، ص ۱۱۳ و ۱۱۴). دیگر اینکه شیخ احمد بن فهد بن ادریس احسائی در حلّه سیفیه از دنیا رفت و قبرش در این شهر

شناخته شده است. اما شیخ احمد بن فهد حلی در سال ۸۴۱ق. / ۱۴۳۷م. رحلت کرد و در کربلا، در باغ معروف به «باغ ابن فهد حلی» به خاک سپرده شد. البته شیخ بحرانی در این مطلب تردید کرده و گفته است: «قبری که در کربلا و در نزدیکی خیام حسین قرار دارد، قبر ابن فهد احسائی است و بعضی اصحاب ما نیز چنین گفته‌اند». (بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۴۳)

### استادان

شیخ احمد بن فهد احسائی نزد شماری از علمای بزرگ شاگردی کرد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به شیخ احمد بن متوِّج بحرانی اشاره کرد. (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۵۵) شیخ از شاگردان ممتاز استاد خود بود و یکی از طلابی بود که ابن متوِّج اجازه روایت به آنها داد. (بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۸۹) وی در سال ۸۰۲ق. / ۱۳۹۹م. کتاب استاد خود، به نام مختصر التذکره را نزد او خواند (بحرانی، بی‌تا، ص ۱۷۷) و از او اجازه روایت گرفت. (اللجنة العلمية، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص ۴۵)

### شاگردان

شیخ ناصر بن متوِّج بحرانی، زنده در ۸۵۹ق. / ۱۴۵۴م. (بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۶۷) و شیخ جمال‌الدین حسن جروانی احسائی، مشهور به ابن المطوِّع (آقابزرگ طهرانی، ۱۹۷۲م، ص ۳) و شیخ محمد بن ابی‌جمهور احسائی زنده در ۸۹۸ق. / ۱۴۹۲م.، از شیخ احمد بن فهد احسائی روایت نقل کرده‌اند.

### سفر علمی

شیخ احمد بن ادريس احسائی، پس از پشت سر گذاشتن آغاز زندگی علمی خود در بحرین، آهنگ حله کرد و در آنجا در محضر ابن متوِّج حلی و به دست وی، به مدارج بالای علمی دست یافت. وی پس از ورود به حله آنجا را ترک نگفت و به نقل مصادر تا آخر عمر خود در سال ۸۰۶ق. / ۱۴۰۳م. در آن شهر بماند (حز عاملی، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۲۱) و قبرش در حله واقع است. (کریم، ۱۴۱۹ق، ص ۳۶۷)

## ۲. علی بن حسن بن حسین سَرابشَنوی حَلّی (زنده در: ۸۰۶ق. / ۱۴۰۳م.)

شرف‌الدین علی بن شیخ تاج‌الدین حسن بن حسین بن حسن سرابشَنوی، عالمی صاحب‌فضل و فقیه بود. (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۹۹) ابن ابی‌جمهور درباره وی گوید: «مولای اعظم و اعلم، بزرگ فقیهان عصر خویش، شرف‌الدین علی... بن تاج حسن سرابشَنوی». (ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۱ و ۲۸؛ مجلسی، بی‌تا، ج ۱۰۵، ص ۱۰) وی در سایه عنایت پدر، که خود یکی از فقها بود، در خانواده‌ای اهل علم و دانش، پرورش یافت و بزرگ شد. علوم را نزد پدر فراگرفت و در سال ۷۶۳ق. / ۱۳۶۱م. دو اجازه، مربوط به دو کتاب علامه حَلّی، یعنی القواعد و المزبور، از والد خویش دریافت کرد. (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۷۷) در منابع اطلاعاتی از سال ولادت و وفات این عالم جلیل‌القدر ذکر نشده و هیچ تاریخی وجود ندارد. تنها طباطبائی، از اجازه‌ای مربوط به کتاب الاحکام الشرعیة علامه حَلّی یاد می‌کند که در پایان آن چنین آمده است: «این اجازه را بنده محتاج خداوند، علی بن حسن بن حسین سرابشَنوی حَلّی، در هفتم شؤال سال ۸۰۶ق. نوشته است. و صلی الله علی نبینا محمد و آل محمد». (طباطبائی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۱۴۲) با توجه به این نوشته، می‌توان گفت که وی در این تاریخ زنده بوده است.

### سفر علمی

سرابشَنوی مطمئناً در حله زندگی کرده، اما نمی‌دانیم که زادگاه او نیز آنجا بوده یا در سرابشَنو یا جای دیگر. پدر بزرگوار وی نیز سفری به حله داشت؛ چراکه در سال ۷۲۶ق. / ۱۳۲۵م. موفق به دریافت اجازه از علامه حَلّی شد. (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۷۰) چه بسا سرابشَنوی در حله به دنیا آمده، اما نسبت فامیلی خود را از پدرش، که زاده سرابشَنو بوده، گرفته و به «سرابشَنوی» معروف شده است. (طباطبائی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۱۴۲)

## ۳. ابراهیم بن منصور بن عشیرة البحرانی (زنده در: ۸۰۹ق. / ۱۴۰۵م.)

وی در جزیره اُوالِ بحرین به دنیا آمد و به الجزایر رفت و آن‌گاه در طلب علم و زیارت عتبات مقدسه، راهی نجف و کربلا شد. در پایان شرحی که وی بر کتاب الفیه

شهید اول در سال ۸۰۹ق. / ۴۰۵م. نوشته، درباره او چنین آمده است: «فقیه امامی... ساکن الجزایر که عراق و عتبات را نیز زیارت کرد». (اللجنة العلمية، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص ۳۰۷)

#### ۴. علامه جمال‌الدین شیخ احمد بن شیخ عبدالله بن محمد بن علی بن حسن

بن متوِّج بحرانی (بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۶۵؛ السماوی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۰۴)

بحرانی در توصیف وی گوید: «به علم و فضل مشهور است و مراتب دانش و فضل و تقوای او در نوشته‌های عالمان، مذکور». (بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۷۷) تاریخ ولادت او نامعلوم است؛ تنها می‌دانیم که در بحرین زاده شد و در خانواده‌ای علمی و ریشه‌دار پرورش یافت و پدرش عبدالله بن محمد، یکی از عالمان بحرین و به «ابن المتوِّج بحرانی» شهره بود. وی در زادگاه خود، بحرین، و در خدمت پدرش و نیز چند تن از علمای آن دیار شاگردی کرد و دانش آموخت.

ابن متوِّج بحرانی کنیه‌های متعدد دارد: ابوناصر، جمال‌الدین، فخرالدین (بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۸۶ و ۸۷) برای ابن متوِّج القابی چند نیز ذکر کرده‌اند: خاتم المجتهدین (سرآمد مجتهدان)، المنتشرة فتاواه فی جمیع العالمین (کسی که فتوهایش در همه جا گسترده است)، شیخ مشایخ الاسلام (بزرگ علمای اسلام) و قدوة اهل النقص والابرام. (حکیمی، ۱۴۰۳ق، ص ۲۷)

#### اساتید

الف) پدر گرامی‌اش، عبدالله بن محمد بن متوِّج بحرانی. (خوانساری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۷۷)  
ب) فرزند علامه حلّی، شیخ محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، معروف به فخرالمحققین (م: ۷۷۱ق. / ۱۳۶۹م.). (زنوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۶۱۳؛ قمی، ۱۴۲۰ق، ۱۱۷)

#### شاگردان

الف) شیخ احمد بن فهد بن ادریس احسائی (م: ۸۰۶ق. / ۱۴۰۳م.). (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۴۴)  
ب) شیخ احمد بن فهد اسدی حلّی (م: ۸۴۱ق. / ۱۴۳۷م.). (بحرانی، بی‌تا، ص ۱۷۶)  
ج) جمال‌الدین ناصر بن احمد متوِّج بحرانی (زنده در: ۸۵۹ق / ۱۴۵۴م.). (زنوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۶۱۳)



د) شیخ فخرالدین احمد بن محمد بن عبدالله سبعی (زنده در: ۸۶۰ق./ ۱۴۵۵م.).  
(بحرانی، بی‌تا، ص ۷۶)

### سفر علمی

ابن متوَّج، پس از گذراندن بعضی مدارج علمی نزد پدر و عده‌ای از علمای بحرین، رو به حلّه نهاد و تحت تربیت شیخ فخرالمحققین، فرزند علامه حلّی، قرار گرفت و بدان پایه از فهم و دانش نایل آمد که درباره‌اش گفته‌اند: «از ویژه‌ترین شاگردان فخرالمحققین بود و با وجود سنّ اندک، میان محصلان به ذکاوت و حافظه قوی و تبحر در علوم مختلف شهرت داشت» (بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۸۷) و «هر چیزی را که درمی‌یافت و به خاطر می‌سپرد، از یاد نمی‌برد». (حکیمی، ۱۴۰۳ق، ص ۲۷) در درس فخرالمحققین با همشاگردی خود، یعنی محمد بن مکی عاملی (شهید اول) م: ۷۸۶ق./ ۱۳۸۴م.، به بحث و مناظره می‌پرداخت و غالباً بحث و گفت‌وگو با سخنان او پایان می‌گرفت. (بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۸۹) در منابع رجالی مربوط به ابن متوَّج، درباره تاریخ ورود وی به شهر حلّه و خروج او از آن، تاریخ مشخصی وجود ندارد. اما روشن است که وی بارها به آن شهر رفت آمد داشت و در پی درخواست عده‌ای از شاگردانش، به حلّه برگشت تا عهده‌دار امور شرعی و فتوا و تدریس باشد.

این عالم بزرگ، شعر نیز می‌گفت. (اللجنة العلمية، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۱۷۸) روزی در مراسم حج، دوست دیرین خود، شهید اول را در مکه مکرمه ملاقات کرد و درباره اندیشه‌های فقهی و علمی به مناظره پرداختند و سرانجام شهید<sup>علیه السلام</sup> بر او غالب آمد. این، از آن رو بود که ابن متوَّج به امور اجرایی شرعی مشغول بود و از حوزه علم و تدریس برکنار مانده بود. (بحرانی، بی‌تا، ص ۸۹ و ۹۰)

ابن متوَّج در سال ۸۲۰ق./ ۱۴۱۷م. در بحرین رحلت کرد. قبر وی در آن شهر شناخته شده است و مردم آن را زیارت می‌کنند. (بروجردی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۲۶)

## ۵. شیخ تاج‌الدین حسن بن راشد حلّی بحرانی (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۸۵)

شیخ حر عاملی وی را فاضل و فقیه و شاعر و ادیب دانسته (حرّعاملی، ۱۹۶۲م، ج ۲، ص ۶۵) و افندی درباره وی گفته است:

در استرآباد کتابی دیدم از ایشان به نام مصباح المهتدین فی اصول الدین، نوشته شده در سال ۸۸۳ق. نظر من این است که وی همان تاج‌الدین حسن راشد حلّی است؛ زیرا روزگارشان نزدیک به هم است و معمولاً شخص را به جدّش نسبت می‌دهند و امر شایعی است. (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۳۴۲)

### اساتید و شاگردان

شیخ حسن بن راشد حلّی نزد استاد فاضلش، مقداد سیوری حلّی (م: ۱۲۶ق/۱۴۲۲م) شاگردی کرد و در جمله نزدیک‌ترین و بارزترین شاگردان وی در آمد. (حرّالدین، ۱۳۹۱ق، ج ۲، ص ۳۳۰) فاضل مقداد، درباره شاگرد ممتاز خود قصیده‌ای سرود و نامش را «الجمانه البهیة» گذاشت (شبر، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۲۷۱) و در عوض، شیخ حسن تاریخ رحلت استاد خود را در شعری ماندگار ساخت. (امین، ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۹۷)

شخصیت مورد بحث، با تعدادی از رجال فکر و اندیشه هم‌عصر بود؛ از جمله: فاضل مقداد سیوری حلّی، شیخ احمد بن فهد حلّی، شیخ زین‌الدین علی بن حسن بن محمد بن صالح لویزی و شیخ علی بن یونس نباطی عاملی. (بهبودی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۰)

### سفرهای علمی

#### از بحرین به حلّه

در یکی از نسخه‌های شعر «الجمانه البهیة» نوشته شده است: «این شعر برای شیخ حسن بن محمد بن راشد بحرانی است». (امین، ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۹۶) شیخ آقابزرگ طهرانی رحمته‌الله با توجه به همین نوشته، دور ندانسته که «وی اصالتاً بحرانی بوده و به حلّه نقل مکان کرده است». (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۴۶۵)

در خلال تحقیق از این شخصیت علمی در منابع مربوط به علمای بحرین، دریافتیم

که شخصیتی دیگر به نام «شیخ حسن بن راشد حلّی» وجود دارد که درباره‌اش گفته‌اند:  
شیخ امام عالم علامه فاضل یگانه عصر خود شیخ ابن راشد حلّی... این عالم با  
شیخ احمد بن متّوَّج، معروف به شیخ جمال‌الدین بحرانی، (م: ۸۲۰ق. / ۱۴۱۷م.)  
معاصر بوده است. (بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۹۲)

بنا بر این نقل، سخن صاحب الذریعة تأیید می‌شود که وی از علمای اصالتاً  
بحرینی است؛ چون دوره زندگی او به عصر ابن متّوَّج بحرانی نزدیک بوده، بلکه  
معاصر هم بوده‌اند.

### از حلّه به نجف و کربلا

پس از هجرت شیخ مقداد سیوری در آغاز قرن نهم هجری به نجف، شیخ حسن  
بن راشد حلّی نیز از حلّه به شهر نجف اشرف نقل مکان می‌کند و بین حلّه و نجف،  
در رفت و آمد بوده است. (افندی، ۱۴۲۷ق، ص ۹۲) البته معلوم نیست این مهاجرت علمی،  
پیش از سال ۸۲۵ق. / ۱۴۲۶م. بوده یا نه. در شعری که وی در آن، رساله الفیه شهید اول  
را به نظم در آورده و شامل ۶۵۳ بیت می‌شود، و آن را در شهر حلّه سروده، سال ۸۲۵ق.  
ذکر شده است و این نشان می‌دهد که شیخ حسن بن راشد در این سال در حلّه بوده  
است. مطلع قصیده چنین است:

بنده فقیر خدا حسن بن راشد \* به نام خداوند یگانه سخن می‌آغازم \* این رساله  
الفیه است که \* من در حلّه آن را به نظم در آوردم \* و در سال هشتصد و بیست و  
پنج \* سرودن آن را به پایان بردم. (امین، ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۹۸)

شیخ حسن بن راشد مدتی را نیز در کربلا گذراند. افندی در این باره گوید:

در آخر نسخه‌ای از کتاب مصباح الکبیر شیخ طوسی رحمته الله علیه، خط شیخ حسن بن راشد  
حلّی را دیدم که نوشته بود: «این نسخه از کتاب مصباح را در ۱۷ شعبان سال ۸۳۰ق.  
در حائر مقدس حسینی با نسخه صحیح به خط شیخ علی، معروف به الرمیلی،  
مقابله کردم. بنده فقیر الی الله حسن بن راشد. (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۸۶)

## ۶. شیخ علی بن عبدالعزیز بن محمد (م: ۸۵۰ق. / ۱۴۴۶م.)

وی به جمال‌الدین خلیعی معروف، و اصالتاً موصلی و ساکن و مدفون در حلّه است.

(یعقوبی، ۱۹۵۱م، ج ۱، ص ۱۳۶)

خلیعی از پدر و مادری ناصبی، که دشمنی خود را با اهل بیت علیهم‌السلام پنهان می‌داشتند، در شهر موصل به دنیا آمد. کارش راهزنی از کاروان‌های زائران حسینی علیهم‌السلام - که از بلاد شام (جبل عامل) و از راه موصل قصد کربلای معلّا می‌کردند- بود. (حداد، ۱۴۲۸ق، ص ۱۵۸) خلیعی بر اثر یک خواب، متنبه می‌شود و مذهب امامیه را برمی‌گزیند (شوستری، ۱۳۶۵ش، ج ۲، ص ۵۵۵) و شعری نیز در این باره می‌گوید که این دو بیت، نمونه‌ای از آن است:

إذا شئت النجاة فزر حسیناً

لکی تلقی الله قریر عین

فان النار لیس تمس جسماً

علیه غبار زوار الحسین

اگر طالب نجات و دستگیری‌ای، حسین را زیارت کن تا با دلی آرام و شاد خداوند را ملاقات کنی.

آتش هرگز نرسد به جسمی که گرد و غبار زائران حسین بر آن باشد (یعقوبی،

۱۹۵۱م، ج ۱، ص ۱۳۶)

شیخ حرّ عاملی درباره وی گفته: «فقیه، امامی، شخصیتی فاضل، اهل موصل، شاعر، صاحب شعری نیکو با روشی آسان و معانی لطیف». (حرّ عاملی، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۱۹۲؛ شبستری، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۱۹۷)

### سفرها

جمال‌الدین علی خلیعی، پس از انتخاب مذهب حق، برای زیارت امام حسین علیه‌السلام راهی کربلا می‌شود و مدتی را در آنجا می‌ماند. آن‌گاه به حلّه می‌رود و ساکن می‌شود. (کرکوش، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۱۰۲) پس بار دیگر به زادگاه خود، موصل، برمی‌گردد و پس از

چند سالی، دوباره عزم حله می‌کند (شبستری، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۱۹۸) و باقیمانده عمر خود را در تردد بین حله و کربلا و نجف اشرف می‌گذراند. (امین، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۲۴) اشعار بسیاری در رابطه با مناسبت‌های دینی و زیارت از او باقی مانده است. شاید بتوان قصیده «تائیه» او را - که به سبک «تائیه» دعبل خزاعی (شعری که وی آن را در محضر امام علی بن موسی علیه السلام خواند و صله‌ای ارزشمند دریافت کرد) سروده شده - از بهترین‌های اشعار او دانست. (یعقوبی، ۱۹۵۱م، ج ۱، ص ۱۳۶)

### درگذشت

سال وفات خلیعی را ۸۵۰ق/۱۴۴۶م. در شهر حله دانسته‌اند. قبرش نزدیک باغی به نام «بوستان خلیعی» مشهور و معروف است؛ اگرچه هم‌اکنون (زمان کرکوش، نویسنده کتاب تاریخ الحله) اثری از آن وجود ندارد. قبر خلیعی هم‌جوار قبر رضی‌الدین بن طاووس و ابن حماد واسطی است. (کرکوش، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۱۰۲؛ یعقوبی، ۱۹۵۱م، ج ۱، ص ۱۳۶)

### ۷. ابوالحسن محمد، معروف به «ابن حماد» بغدادی بصری (م: ۸۵۰ق/۱۴۴۶م.)

وی از شاعران مشهور و فضایی بنام حله (شوشتری، ۱۳۶۵ش، ج ۲، ص ۵۵۸) و از معاصران علامه خلیعی است و با او مکاتبات شعری در رثای اهل بیت علیهم السلام داشته است. شعر او از روانی تعبیر و سلامت و لطافت اسلوب برخوردار بوده، ولی شعر خلیعی از جهت دقت و نوآوری و سلامت بر آن برتری دارد. (یعقوبی، ۱۹۵۱م، ج ۱، ص ۱۳۲) طریحی، در بخش‌های مختلف کتاب خود اشعار ابن حماد را آورده و شوشتری و شبر بعض شعرها و قصائد او را ذکر کرده‌اند. (طریحی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۴، ۲۶، ۱۰۵، ۱۶۸؛ شوشتری، ۱۳۶۵ش، ج ۲، ص ۵۶۰ و ۵۶۵؛ شبر، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۳۰۸ و ۳۱۶)

### سفر علمی

از آنجا که ابن حماد به بغدادی و بصری و حلی ملقب شده، این نشان می‌دهد که وی از این شهرها دیدن کرده و در آنها سکونت داشته است. همچنین در تاریخ‌های نامعلومی، به نجف و کربلا مشرف شده است. بی‌شک وی در حله زندگی کرده و

در همان شهر از دنیا رفته است. قبر او نزدیک قبر خلیعی، مشهور و معروف است و زیارتگاه محسوب می‌شود. (یعقوبی، ۱۹۵۱م، ج ۱، ص ۱۴۲) ابن حماد، عمری دراز یافت. (همانجا)

#### ۸. شیخ زین‌الدین علی بن حسن بن حسین سرابشروی حلی (م: ۸۵۱ق./ ۱۴۴۷م.)

وی در قاسان، از سرزمین‌های ماوراءالنهر و بلاد ترک (حموی، ۱۹۹۵م، ج ۴، ص ۲۹۵) به دنیا آمد و سکونت گزید. به گفته آقابزرگ طهرانی: «وی در تاریخ ۸۵۰ق./ ۱۴۴۶م. اجازه روایتی از یکی از اساتید خود دریافت کرده است». (آقابزرگ طهرانی، ۱۹۷۲م، ۹۳) این استاد، همان عبدالملک بن اسحاق کاشانی است که شیخ زین‌الدین علی نزد او شاگردی کرد و در سال ۸۵۰ق. اجازه روایت از او گرفت. (همو، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۰۷) پدر وی سفری به حله کرده است و گویا بین حله و قاسان، در رفت و آمد بوده و به همین جهت، او را «قاسانی سرابشروی» لقب داده‌اند. (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۹۷)

#### ۹. عطاء بن عبدالعزیز بن عبدالکریم بن عبدالله بن کمال محمد بن سعد،

#### معروف به «ابن اللوکه» (م: ۸۶۰ق./ ۱۴۵۵م.)

وی در ربیع‌الاول سال ۷۹۴ق./ ۱۳۹۱م. در بصره پای به دنیا نهاد و همان جا بزرگ شد و حافظ قرآن گردید. مشغولیات ادبی و شعری داشت و بیشتر وقتش را به مطالعه دیوان اشعار می‌گذراند. شعر نیکو می‌گفت؛ به خصوص اشعاری با مضامین بدیع و تازه. (سخاوی، ۲۰۰۰م، ج ۵، ص ۱۳۱)

#### سفر علمی

وی بار سفر علمی خود را بست و از بصره روانه شوشتر و اطراف آن شد. نیز سفری به حله کرد و با اینکه شافعی‌مذهب بود، در خدمت شیخ احمد بن فهد حلی و تعداد دیگری از عالمان حله، از آنان روایت شنید و دانش‌ها آموخت و آن‌گاه به بغداد رفت. این نشان می‌دهد که در آن روزگار، چه انسجام و همجوشی‌ای میان طوائف مختلف اسلامی، در فراگیری علم و زنده‌نگاه‌داشتن تلاش‌های علمی وجود داشته است. (همانجا)

## ۱۰. سید محمد بن فلاح بن احمد بن محمد بن احمد بن عبدالرضا بن ابراهیم

واسطی مشعشعی (م: ۸۷۰ق. / ۱۴۶۵م.) (نوری، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۶۶ و ۱۶۷)

ابن شدقم سلسله نسب وی را به امام کاظم علیه السلام رسانده است. (ضامن بن شدقم، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۲۲۷) البته در مشاجره‌ای که میان قاسم بن محمد نوربخش با یکی از نوادگان محمد بن فلاح، به نام ابراهیم مشعشعی، در مجلس یکی از حاکمان هرات به وقوع پیوست، هر یک سعی کردند در نسب علوی دیگری تشکیک کنند و آن را بی اعتبار سازند. بعضی به استناد همین واقعه، خواسته‌اند نسب علوی محمد بن فلاح را مشکوک جلوه دهند. (شبر، ۱۳۸۵ق، ص ۲۲۶) اما در منابع رجالی، این نسبت قطعی است. (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۴۱؛ شوشتری، ۱۳۶۵ش، ج ۲، ص ۳۹۹؛ نوری، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۶۶)

محمد مشعشعی در جنوب عراق، در شهر واسط، در آغاز قرن نهم هجری به دنیا آمد. پدرش وی را به حلّه برد تا درس بخواند (ضامن بن شدقم، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۲۲۷) و چیزی نگذشت که محمد از مقرین و نورچشمی‌های شیخ ابن فهد حلّی قرار گرفت.

### عقیده و مرام

در قرن نهم هجری، همپای علوم متعارف و رایج فقهی و لغت و حدیث و مانند آن، علوم دیگری نیز وجود داشت که بعضی طالبان علم به آنها می پرداختند و مورد بحث و گفت‌وگو بود. یعنی علومی همچون سحر و شعبده و مانند آن که در یک دسته‌بندی کلی عنوان «علوم غریب» را بر آنها می توان نهاد. محمد بن فلاح از کسانی بود که بسیار به این گونه علوم توجه نشان می داد و عامه مردم نیز این گونه افکار را می پذیرفتند و به آن دامن می زدند. از طرف دیگر رابطه نزدیک وی با استادش، ابن فهد، و سکونت در حلّه و کربلا، زمینه‌ای بود که وی علوم منقول و معقول، به خصوص فلسفه اشراقی را از او فراگیرد و با ریاضت اعتکاف، به مجاهدت با نفس و سخت‌گیری‌های شرعی مشغول گردد. (کرکوش، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۹۸)

محمد مشعشعی برنامه خود را که از سال ۸۲۸ق. / ۱۴۲۴م. شروع شده بود، در منطقه

«حویزه» به شکل جدی به اجرا در آورد و آن را پایگاهی برای حرکت خود ساخت و با شیوه‌های مبتنی بر سحر و شعبده و در هیئت مردی اعرابی و دوره‌گرد و بی‌نوا سراغ مردم می‌رفت و با کارهای عجیب و شگفت‌آور خود، آنان را به خود متمایل می‌کرد. (عزوی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۰۹)

مشهور است که محمد بن فلاح، با تمسک به شیوه خاص خود، سرزمین‌هایی را تحت سلطه خود در آورد و مردمانی تابع و مطیع او شدند. روزی یکی از پادشاهان عجم با او مواجه شد. پس دو فرزندش علی و محسن را به جنگ با آنان فرستاد. ولی شکست خوردند و بازگشتند. محمد بن فلاح خود مشتی خاک برداشت و به تنهایی رو به لشکریان پادشاه نهاد و چون به آنها رسید، مشت خاک را به طرفشان پاشید و همین باعث شکست و گریز لشکر شد و پیروان محمد مشعشعی، اموال آنان را به غنیمت بردند. (ضامن بن شدقم، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۲۲۸)

با توجه به این مطالب، می‌توان گفت که جهل و نادانی مردم و نبود فرهنگ صحیح دینی در بعضی مناطق اسلامی، عامل مهمی در گرایش جامعه به چنین افکار غیر معمول و غریبانه بوده است. گرسنگی و فقر و بیچارگی، که حکومت‌های اجنبی با ظلم و جور بی‌حساب بر مردم تحمیل می‌کردند، به این منجر می‌شد که هر حرکت و جنبش مضاد و خلاف سلطه‌ای مورد توجه قرار بگیرد و مردم با پیوستن به آن، امید خود به آزادی و رهاشدن از ظلم و بی‌عدالتی را جامه عینیت ببوشانند؛ و جایی که قانون ضامن تأمین حقوق مردم نباشد، توسل به چنین افکار و اعمالی طبیعی خواهد بود. شیعی دربارہ وی می‌نویسد:

محمد بن فلاح به مسئله مهدویت هم بی‌توجه نبود و خود را نائب ائمه و باب مهدی یا وکیل او می‌دانست و همواره به دنبال فرصتی بود که دامنه ادعای خود را به مهدویت و نبوت و چه بسا الوهیت گسترش دهد. (شیعی، ۱۳۸۶ق، ص ۳۰۴)

وی در کتابی با عنوان کلام المهدی، به‌طور صریح معتقدات خود را در نامه‌هایی



به امرا و بزرگان بیان کرده و از امام مهدی علیه السلام و مادر بزرگوار حضرت و سال تولد و غیبت او یاد آورده است. این نشان می‌دهد که وی تا سال نگارش این مطلب، که خود تاریخ زده است، یعنی ۸۵۵ق. ادعای مهدویت نداشت و تنها خود را نائب امام علیه السلام می‌دانست. وی می‌نویسد:

... اگر محمد بن حسن عسکری، که سرّ دائر خداست، ظاهر شود، من شیعه و دیگران را به او می‌سپارم و هیچ معارضه‌ای نخواهد بود. و اگر نشانه‌هایی از خود بروز دهد و بگوید علی علیه السلام چنین بود و چنان کرد، هیچ مخالفتی رخ نخواهد داد. اما بر خداوند است که سر خود را پوشیده بدارد و این سید (یعنی محمد بن فلاح) را به عنوان نیابت آشکار نماید تا اختیار و گزینش صحیح واقع شود. و البته خداوند به واجب اخلال نمی‌کند و هرکس در این سخن من تردید دارد، بیاید و هر چه می‌خواهد بپرسد والسلام. (مشعشعی، بی‌تا، ورقه ۳۱)

ادعای مشعشعی به همین جا ختم نمی‌شود و او در خلال سخنان خود، مدعی می‌شود که مهدی و قائم، اوست:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس بشنود که یکی از اهل بیت من به حق دعوت می‌کند، اما او را اجابت ننماید، خداوند او را به رو در آتش می‌افکند». و این سید (محمد مشعشعی) یکی از دعوت‌گران اهل بیت است که با بصیرت به سوی خدا فرا می‌خواند. هر کس این داعی الی الله و قیام‌کننده به امر خدا را، که جان خود را در راه خدا و مجاهدت با گمراهان و خوارج و ناصبی‌ها به کف گرفته، دشنام دهد، رسول خدا را دشنام داده و کافر است و کشتنش واجب. (همان، بی‌تا، ورقه ۵۰)

نکته دیگر درباره محمد مشعشعی، باور غلوآمیز او درباره امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. یکی از جنبه‌های مهم در دعوت این شخص، جنبه اعلامی و تبلیغی است. این جنبه تبلیغی از طرف محمد بن فلاح و هواداران او چنان گسترده و فعال است که با توجه به جهالت و نادانی عمومی، به راحتی در دل‌ها و اندیشه‌ها رسوخ می‌کند و با وجود ناحق و باطل بودن، عده بسیاری را تحت تأثیر خود قرار

می‌دهد و به خود متمایل می‌سازد. اینجاست که فکر مشعشعی عمیقاً در پیروان او مؤثر واقع می‌شود و عقیده‌ای در آنها شکل می‌گیرد که سالیان متمادی استمرار می‌یابد و در فرزندان و نوادگان او ادامه پیدا می‌کند؛ عقیده‌ای که سرانجام به حلول و تناسخ و غلو در حق علی بن ابی‌طالب علیه السلام و قول به الوهیت او منجر می‌گردد:

هر کس به خدایی علی معتقد نباشد و اینکه محمد رسول او، و فاطمه کنیز او، و یازده امام فرشتگان او و پیامبران رسولان او و کتاب‌های آسمانی کلام او و هستی آفریده اوست، بی‌شک کافر شده و مورد لعن است و در جنگ و غلبه آینده، کشته خواهد شد ان شاء الله. (همان، بی‌تا، ورقه ۱۹۶)

و در جای دیگر به صراحت، خود را مهدی می‌خواند و ادعای مهدویت می‌کند:  
... و این سید (محمد بن فلاح) مهدی اوست و خداوند نور خود را کامل خواهد کرد و همه این وجودها زنده‌اند و نمرده‌اند؛ ولیکن خود نمی‌دانند. (همان، ورقه ۱۵۵)  
شیبی درباره محمد مشعشعی گوید:

او برای خود زیارتنامه‌ای نوشت که یارانش هر روز او را به وصف امام، با آن زیارت مورد خطاب قرار می‌دهند و یاد می‌کنند. همچنین مناجاتی برای اصحاب خود نوشت تا با آن به عنوان ولی الله او را بخوانند و با او مناجات کنند و نزد خداوند شفیعش قرار دهند. این زیارت و مناجات در کتاب او، کلام المهدی، آمده است. (شیبی، ۱۳۸۶ق، ص ۳۰۵)

سخن آخر اینکه این حرکت، احیای دوباره حرکات و عقائد غلوآمیز گذشته و آب‌شخور اندیشه‌های غلوآمیز آینده به شمار می‌آید.

### سفر علمی

محمد مشعشعی از واسط به حله کوچ کرد تا از عالمان آن سرزمین علم و دانش بیاموزد. یک سفر هم با استادش، احمد بن فهد حلی، از حله به کربلا و به کوفه رفت و میان حله و زادگاهش در رفت و آمد بود. آن‌گاه رو به اهواز کرد و در حویزه

دعوت خود را علنی ساخت و آنجا را پایتخت حرکت دینی و سیاسی خویش گرفت.

(شوشتری، ۱۳۶۵ش، ج ۲، ص ۳۹۹)

### ۱۱. شیخ مفلح بن حسین بن راشد بن صلاح صیمری بحرانی (م: ۸۸۰ق. / ۱۴۷۵م.)

(حرّ عالمی، ۱۹۶۲م، ج ۲، ص ۳۲۴؛ آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۸ق، ص ۴۶۱؛ اللجنة العلمية، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص ۲۸۲)

گویند نام پدر و جدّش «حسین بن رشید» بوده، درحالی که متداول «حسین بن راشد» است. صیمر، نام دو شهر است: یکی در بصره و دیگری در بحرین. (اللجنة العلمية، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص ۲۸۲؛ بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۹۵) گفته‌اند مفلح بن حسین در صیمر بصره به دنیا آمد و به بحرین نقل مکان کرد. (بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۶۸) وی عالمی فاضل و دانشور و فقیهی برجسته بود. (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۲۱۵) در فقه مهارت بالا یافت و کتاب‌هایی ارزنده تألیف کرد و فتوهایش معروف شد و در کتب فقها مورد استفاده قرار گرفت. شعر نیکو می‌گفت. (سماوی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۳۲۶) نزد پدرش شیخ حسین صیمری و شیخ احمد بن فهد حلّی تعلیم دید و عالمی ممتاز و برجسته گردید.

#### سفر علمی

با پدرش، شیخ حسین، از صیمره بصره کوچ کرد و در یکی از قریه‌های بحرین به نام سلماباد سکنا گزید (بحرانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۴۸۵) آن‌گاه از بحرین آهنگ حلّه کرد و در آنجا پای درس احمد بن فهد حلّی حاضر شد تا اینکه از جمله مردان بزرگ علم به شمار آمد و در علوم فقه و اصول دین و حدیث و مانند آن به شهرت رسید. (خوانساری، ۱۴۱۱ق، ج ۷، ص ۱۶۰؛ اللجنة العلمية، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۲۴۴)

صیمری میان حلّه و بحرین آمد و شد می‌کرد و چون به یکی از فقهای مبرز عصر خود تبدیل شد، حکم به کفر یکی از اعیان بحرین، به نام «ابن قرقور»، که شرع مقدس را بازیچه کرده بود، داد و رساله‌ای با عنوان رساله تکفیر ابن قرقور تألیف کرد و به سبب این موضع‌گیری، او را از بحرین بیرون راندند. البته وی سال‌ها بعد به بحرین بازگشت و همان جا از دنیا رفت و به خاک سپرده شد؛ حدود سال ۸۸۰ق. / ۱۴۷۵م.، و

گفته‌اند حدود سال ۹۰۰ق./۱۴۹۴م. درگذشت. (بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۹۵؛ آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۱، ص ۱۵۶؛ سماوی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۳۲۸)

## ۱۲. شیخ محمد بن شیخ زین‌الدین بن الحسن علی بن حسام‌الدین ابراهیم بن

حسن بن ابراهیم بن ابی‌جمهور هجری احسائی (زنده در: ۸۹۸ق./۱۴۹۲م.)

وی را احصاوی نیز می‌گویند. (خوانساری، ۱۴۱۱ق، ج ۷، ص ۲۵) عالمی فاضل و روایت‌گر و متکلم و مجتهد و محقق بود و پدرش از زمره عالمان عصر خود به شمار می‌رفت؛ به همین جهت وی را باید پرورش‌یافته خانواده‌ای علمی دانست. (نوری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۳۱؛ بحرانی، بی‌تا، ص ۱۶۷؛ بحرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۴۳)

### اساتید

ابن ابی‌جمهور احسائی نزد چند تن از فقهای عصر خود تعلیم دید که شماری از آنها عبارتند از:

الف) پدر ایشان شیخ زین‌الدین ابوالحسن علی بن حسام. وی در آغاز اجازه خود از پدرش چنین یاد کرده است: «از شیخ و استاد و پدر حقیقی‌ام: شیخ پارسا و عالم و عابد، زینت ملت و آیین حق، ابوالحسن علی بن شیخ ... بن ابراهیم بن ابی‌جمهور احسائی». (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۵۰)

ب) شیخ زین‌الدین علی بن هلال جزائری. وی همان کسی که ابن ابی‌جمهور تا «کرک نوح»، از قرای جبل عامل، با او همراه بود و در این مصاحبت، نزد وی علم آموخت و از او بهره‌ها برد و این وقتی بود که در سال ۸۷۷ق./۱۴۷۲م. از مراسم حج باز می‌گشت. (قمی، ۱۴۲۰ق، ص ۶۵؛ شوشتری، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۵۸۱)

### ج) حرزالدین اوالی

د) شمس‌الدین محمد بن احمد موسوی حسینی. (اللجنة العلمية، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۲۴۵)

ه) حسن بن عبدالکریم فتال غروی حلّی. (امین، ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۲۹۲)

و) وجیه‌الدین عبدالله بن عبدالملک کاشانی قمی. (اللجنة العلمية، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۲۴۵)

## شاگردان

شماری از فقها، درس آموخته ابن ابی جمهور احسائی‌اند که توانستند در تاریخ فکر اسلامی نقش‌های مهم ایفا کنند؛ از جمله:

الف) شیخ احمد بن زین‌الدین بحرانی.

ب) سیدحسین بن حیدر عاملی. (خوانساری، ۱۴۱۱ق، ج ۷، ص ۳۳)

ج) شیخ شمس‌الدین محمد بن صالح غروی حلّی. (قمی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۳۸)

د) سیدمحمد بن محسن بن محمد رضوی مشهدی (خوانساری، ۱۴۱۱ق، ج ۷، ص ۳۳)

ه) سیدمحمود بن علاء‌الدین بن جلال هاشمی طالقانی. (قمی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۳۸)

## سفرهای علمی

### به حجاز

بیش از یک بار به خانه خدا مشرف شد و در خلال مراسم حج سال ۸۷۷ق. / ۱۴۷۲م. به تعلیم و تعلم اشتغال داشت. هنگامی که از راه بلاد شام به احساء برمی‌گشت، در کرک نوح، از قرای جبل عامل، خدمت شیخ علی بن هلال جزائری، که او نیز آن سال به حج رفته بود، رسید و یک ماه کامل پای درس او حاضر شد و آن‌گاه به وطن خود، احساء، بازگشت. (خوانساری، ۱۴۱۱ق، ج ۷، ص ۲۶) همچنین در سال ۸۹۴ق. / ۱۴۸۸م به زیارت خانه خدا توفیق یافت. (اللجنة العلمية، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۲۴۵)

### به حلّه

پس از بازگشت از سفر حج در سال ۸۷۷ق. / ۱۴۷۲م، از جبل عامل به بحرین آمد و سپس رو به عراق نهاد تا عتبات مقدسه را زیارت کند. آن‌گاه به خراسان رفت و طبق ثبت تاریخ، در سال ۸۸۸ق. / ۱۴۸۳م. در حلّه بود و همان‌جا اجازه‌ای مربوط به کتاب قواعد الاحکام علامه حلّی، برای شاگردش علی بن قاسم بن عذاته نوشت. این اجازه به خط خود او، در پایان نسخه کتاب مذکور، نوشته شده است. (خوانساری، ۱۴۱۱ق، ج ۷، ص ۲۶؛ طباطبائی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۱۴۰)

## به بلاد فارس

وی پس از خروج از عراق، به زیارت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌رود و قصد اقامت در طوس می‌کند و در آنجا با بسیاری از عالمان مشهد به بحث‌های کلامی و فقهی مشغول می‌شود. (خوانساری، ۱۴۱۱ق، ج ۱۰، ص ۲۶؛ حسن، ۱۴۱۵ق، ص ۳۴۸) در سال ۸۷۸ق./۴۷۳م. در مشهد، میان ابن ابی‌جمهور و هروری بحث و مناظره‌ای درباره مسئله امامت در می‌گیرد و ابن ابی‌جمهور، با دلایل قاطع و روشن، بر خصم خود غالب می‌شود. این جلسه در سه مرحله و با حضور جمعی از طلاب و فقها و بزرگان شهر بود. آن‌گاه مشهد را ترک می‌کند و متوجه حله و سپس نجف می‌شود و پس از مدتی بار دیگر در سال ۸۹۸ق./۴۹۲م. به حله برمی‌گردد و در همان سال از آنجا به استرآباد می‌رود. (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۵۱)

## به نجف

ابن ابی‌جمهور پس از بازگشت از مراسم حج سال ۸۹۴ق./۴۸۸م. وارد نجف اشرف می‌شود و تا سال ۸۹۵ق./۴۸۹م. آنجا می‌ماند و شاگردش سیدمحمد بن محسن مشهدی غروی، نزد وی فقه و حدیث می‌آموزد. وی کتاب الملجی را در سال ۸۹۵ق. در نجف تألیف می‌کند. (اللجنة العلمية، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۲۴۵)

## ۱۳. شیخ تقی‌الدین ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح عاملی

کفعمی (زنده در: ۹۰۰ق./۱۴۹۴م.)

وی در یکی از قرای جبل عامل، به نام «لویز»، به دنیا آمد. اصالتاً جبّاعی است و ملقب به «ابی‌التقی حارثی». (حرعاملی، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۲۸) مردی فاضل، ادیب، شاعر، زاهد و پارسا بود و نسبش به حارث همدانی، صحابی امام علی علیه السلام می‌رسد. (زنوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۸۹؛ مرّوه، ۱۳۸۷ق، ص ۳۵؛ افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۴)

## سال‌زاد کفعمی

در اینکه کفعمی در چه سالی به دنیا آمده، اختلاف است. گفته‌اند در سال

۱۴۴۰ق./۱۴۳۶م. زاده شد. از سوی دیگر می‌گویند وی بعضی کتاب‌های خود را در خلال سال‌های ۱۴۴۸ق/۱۴۴۴م و اواخر سال ۱۴۴۹ق./۱۴۴۵م. و سال ۸۵۲ق./۱۴۴۸م. به پایان رسانده است. (زنوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۸۵؛ افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۲)

وی در خانواده‌ای اهل علم و تقوا پا به گیتی نهاد و تحت تربیت دینی قرار گرفت و نزد پدر و برادرش، که هر دو عالم و فقیه بودند، تعلیم دید و به گفتن شعر آوازه‌ای داشت. از او نوشته‌ها و اشعاری در مدح پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت بر جای مانده است. وی کار نسخه‌برداری نیز می‌کرد و از جمله دو کتاب از سیدمرتضی شمس‌الدین محمد بن سیدشریف جرحانی، به نام‌های غرة المنطق و درة المنطق را رونویسی و استنساخ کرد. (قمی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۵۹۱؛ افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۵)

### سفرهای علمی

کفعمی به یکی از توابع جبل عامل، به نام «جزین» سفر کرد و در آنجا علم نحو و معانی و منطق و بیان را آموخت و سپس رو به حله آورد و از فقها و متفکرین آن شهر دانش‌های بسیار فرا گرفت و از آنجا کوچ کرد. سفری نیز به نجف اشرف و کربلای حسینی برای او ثبت شده است. (مروة، ۱۳۸۷ق، ص ۳۶)

با توجه به آنچه ملاحظه کردید، روشن می‌شود که سفرهای علمی، از جمله مهم‌ترین عوامل نشاط علمی و تعامل فکری میان شهر حله و دیگر شهرهای اسلامی بوده است. اما نادیده نباید گرفت که آنچه این نشاط و حرکت را می‌افزوده و به آن گرمای بیشتر می‌بخشیده، سفرهای علمی عالمان از خود شهرهای عراق به حله بوده که مسافت چندانی را شامل نمی‌شده است. در رتبه بعدی، بحرین قرار دارد؛ چراکه اکثر ساکنان این کشور از شیعیان و معتقدان به مذهب امامیه بودند و طبیعی است که برای علم‌آموزی به مراکز علمی امامی، همچون نجف و حله رو کنند. در رتبه سوم، باید از جبل عامل نام برد که فرزائگانی از آن دیار، به طلب چشمه‌های ناب معارف اسلامی، حله را مقصد و مقصود خود قرار می‌دادند.

## هجرت عالمان حلی به دیگر شهرهای اسلامی

تاریخ نام تعدادی از مردان فکر و اندیشه را ثبت کرده که در حله زاده شدند، اما برای درس و تدریس به دیگر شهرهای عراق و بلاد اسلامی بار سفر بستند و هجرت علمی کردند. شماری به زادگاه خود بازگشتند، عده‌ای در رفت و آمد بودند و دیگری یکسره وطن خود را ترک گفتند و مراجعت نکردند؛ از جمله:

### ۱. شیخ عزالدین حسن بن سلیمان بن خالد حلی (زنده در: ۸۰۲ق. / ۱۳۹۹م.)

در نام جد وی اختلاف وجود دارد. گاهی از او به «سلیمان بن محمد» (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۹۳) و گاه به «سلیمان بن خالد» نام آورده‌اند. گاه نیز شخصی را به اسم جدش نام می‌نهند. (همانجا)

شیخ عزالدین گاه به حله و گاه به حلب نسبت داده شده است. (همانجا؛ حرعاملی، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۶۶) چه بسا وی اصالتاً حلی بوده و از حلب دیدن کرده باشد. این رأی مورد تأیید علامه طهرانی است که می‌گوید: «او شیخ حسن بن سلیمان بن محمد بن خالد عاملی حلی است»؛ (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۴۱۶) زیرا ممکن است مدتی را در جبل عامل گذرانده و از آنجا به حلب رفته. از این رو به هر دو شهر منسوب شده است. معمول است که در بسیاری از اوقات، فقها را به شهرهایی که در آن ساکن بوده‌اند، نسبت می‌دهند. نسبت «عاملی» برای شیخ عزالدین شاید به جهت هجرت او به بلاد عاملیه باشد و شاید پدرانیش روزگاری در آن سرزمین زندگی کرده‌اند. اما نسبت به حله، با وجود اختلاف القاب او، ترجیح این است که وی را زاده حله بدانیم.

شهید اول در اجازه خود برای او می‌نویسد: «شیخ حسن بن سلیمان بن خالد حلی، نزد بنده شاگردی کرد و از من و تعدادی دیگر از عالمان حله اجازه دریافت نمود و این در ۲۲ شعبان ۷۵۷ قمری بود». همچنین در وصف وی گوید: «شیخ شایسته و با ورع و دیندار و بی‌مانند، عزالدین ابو محمد حسن بن سلیمان بن محمد حلی». (همان، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۷۲)



این شیخ بزرگوار سفری هم به شهر مقدس قم داشته و از این رو گاه به «قمی» نیز ملقب شده است. محتمل است که در ۷۴۲ق. / ۱۳۴۱م. به دنیا آمده باشد. چون اجازه‌ای با تاریخ ۷۵۷ق. / ۱۳۵۶م. برای او ثبت شده و نیز یکی از اجازه‌های او به تاریخ ۲۳ محرم ۸۰۲ق. / ۱۳۹۹م. است. با توجه به اینکه پس از این تاریخ حرکت علمی و فعالیت درسی از وی ثبت نشده و یادی از او در تواریخ نکرده‌اند، می‌توان گفت که اندکی پس از این تاریخ رحلت کرده است.

### اساتید

(الف) شهید اول، محمد بن مکی عاملی (م: ۷۸۶ق. / ۱۳۸۲م.).

(ب) علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید حسینی (زنده در: ۸۰۱ق. / ۱۳۹۸م.).

(ج) شیخ محمد بن ابراهیم بن محسن بن محسن مطارآبادی (امین، ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۱۵۸؛ نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۲، ص ۳۲۶)

### ۲. شیخ رضی‌الدین رجب بن محمد بن رجب بُرسی (زنده در: ۸۱۳ق. / ۱۴۱۰م.).

وی فقیه، محدث، صوفی، شاعر، نویسنده و ادیب بود و دو کتابش، مشارق انوار الیقین و کتاب الغدیر، مشحون از اشعار وی است (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۰۴؛ حرّعاملی، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۱۱۷). بنابر نقل معروف، وی در قریه «بُرس»، بین کوفه و حلّه، به دنیا آمد (بروجردی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۶۱). با این همه در بعضی کتاب‌ها اشاره‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه زادگاه رضی‌الدین رجب، غیر از بُرس حلّه است. افندی در کتاب ریاض العلماء درباره نسبت وی مطالبی آورده که تردید در نسبت او به بُرس حلّه را تشدید می‌کند: گاه توهم می‌شود که «بُرسی» نسبت شخص به شهر «بروسا»، مقرّ سلطنت سلاطین آل عثمان است؛ درحالی که بنا بر نظر حق، بُرسی نسبتی است به قریه‌ای در نزدیکی حلّه. چون در نسبت دادن شخص به بروسا و برسه، «بروسی» گفته می‌شود، نه «بُرسی»؛ ثانیاً هیچ یک از علمای امامیه برخاسته از شهر بروسا یا بروسه نبوده‌اند و نسبت بُرسی نداشته‌اند. (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۰۹)

لغوی معروف زبیدی گوید: «برس قریه‌ای است واقع در گیلان». (زبیدی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۰۷) درحالی‌که شبی در شرح حال رجب البرسی می‌نویسد: «برس قریه‌ایست نزدیک به ترشیز در خراسان». (شبی، ۱۳۸۶ق، ص ۲۵۴) روشن است که وی خواسته‌نسب برسی را به شهری از بلاد فارس برساند، نه عراق. در این صورت باید گفت که رجب برسی، از برس فارس به حلّه کوچ کرده است.

از جمله ویژگی‌های رجب البرسی آن است که شخصیتی غامض و پیچیده دارد و معلومات مربوط به او به غایت اندک و غیرواضح است. همه منابعی که درباره او سخن گفته‌اند، نه سال ولادتش را ذکر کرده‌اند و نه سال وفاتش را و هیچ اسم و رسمی از استادان و شاگردان او در کتاب‌ها نیست.

از نوشته‌های او بر می‌آید که وی در علوم متعدد و گوناگون شهرت داشته و علم اسرار حروف و اعداد را می‌دانسته است. بعضی او را به افراط و غلو درباره ائمه علیهم‌السلام متهم کرده‌اند؛ به همین جهت روایاتش را، آن مقدار که خود وی به تنهایی ناقل آنهاست، نامعتبر شمرده‌اند. علامه مجلسی رحمته‌الله در این باره می‌گوید:

کتاب مشارق الانوار و کتاب الالفین از حافظ رجب البرسی، در مواردی که متفرد به نقل است، مورد اعتماد نیست؛ چراکه در آن اشتباه و خلط و غلو وجود دارد. ما تنها مطالبی از آن را که موافق روایات مأخوذ از منابع معتبر است، نقل کرده‌ایم. (مجلسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲)

مطالعه مدقّانه آثار رجب البرسی نشان می‌دهد که وی به طور آشکار متوجه این اتهام بوده و در موارد مختلف سعی در رفع اتهام از خود داشته است و در تعلیل اتهام غلو، مسئله حسادت دیگران را به خود مطرح می‌کند که چون نتوانستند به رتبه علمی او دست یابند، راه اتهام و تهمت پیمودند و از سر حسادت، افکار وی را افراطی و غلوآمیز شمردند. (حافظ برسی، ۱۴۲۴ق، ص ۳۳)

علامه امینی رحمته‌الله نیز از برسی دفاع کرده و او را از تهمت غلو بری دانسته و نوشته است:

حافظ رضی‌الدین رجب بن محمد بن رجب بررسی حلّی، از عارفان و عالمان امامیه و فقهای آن است... با این همه تو در می‌یابی که کتاب‌های او سرشار از رشحه تحقیق و دقت نظر است و او در عرفان و علم حروف روش خاصی می‌پیمود. همچنان که در مسئله ولایت ائمه دین علیهم‌السلام آراء و نظریاتی داشت که گروه بسیاری از مردم آنها را بر نمی‌تافتند و بدین رو وی را به غلو و افراط و زیاده‌گویی در حق ائمه علیهم‌السلام متهم می‌ساختند. اما حق این است که تمام آنچه رجب البرسی نوشته و به قلم آورده، به حد غلو و گزافه نمی‌رسد. (امینی، ۱۴۲۵ق، ج ۷، ص ۳۳)

بروجردی نیز می‌گوید: «شیخ رجب البرسی... چه بسا به او نسبت غلو می‌دهند، در حالی که وی از آن ببری و پاک است». (بروجردی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۶۲)

شایعه خبر غالی بودن بررسی، عامل مهمی در دوری کردن طلاب علوم دینی از او و بی‌رغبتی ایشان نسبت به حضور در درس وی بود و این همه، نتیجه‌اش گوشه‌نشینی و تنهایی این شخصیت بود. از این رو وی برای آسودن خود از آن جو سنگین اتهام، زادگاه خویش را رها کرد و در شهر و دیار دیگری رحل اقامت افکند.

اگر قول محدث قمی رحمته‌الله را بپذیریم که قبر بررسی در مشهدالرضا علیه‌السلام قرار دارد، این از دو حالت خارج نیست: یا وی اصالتاً حلّی بوده و به جهاتی که ذکر شد از آنجا به مشهد کوچ کرده و همانجا از دنیا رفته، یا جزو مهاجران به حلّه بوده و پس از چندی راهی مشهد شده و آخر عمر خود را آنجا سپری کرده است. (قمی، ۱۳۵۷ق، ص ۱۸۱) اما چیزی درباره تاریخ وفات او ذکر نشده و نمی‌دانیم. تنها با توجه به تاریخ مرقوم در یکی از کتاب‌هایش، که ۵۱۸ سال پس از غیبت امام مهدی علیه‌السلام است (حافظ برسی، ۱۴۲۴، ص ۴۱۲)، می‌توان گفت که دست کم تا سال ۸۱۳ق. / ۱۴۱۰م. زنده بوده و سپس فوت کرده است.

**۳. شیخ زین‌الدین علی بن حسین بن علاله، یا علالا (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۴۰۸)**

**حلّی** (اللجنة العلمية، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص ۱۵۰)

افندی درباره وی گوید: «انسانی صالح و فاضل و عالم و فقیه بود». (افندی، ۱۴۰۳ق،

ج ۳، ص ۴۰۸) به گفته خوانساری، علی بن علاله یکی از شاگردان مقدمات سیوری بود که در تاریخ دوم جمادی الاخره سال ۸۲۲ق. به او اجازه روایت داد (خوانساری، ۱۴۱۱ق، ج ۷، ص ۱۶۲) افندی نیز به دو اجازه از مقدمات سیوری برای این شاگرد اشاره کرده که یکی در دوم جمادی الاخره سال ۸۲۲ق. بوده بر کتاب رساله فی آداب الحج، و دیگری در ۲۵ جمادی الاخره همان سال بر کتاب الازبعین حدیثا که این هر دو کتاب، از مقدمات سیوری است. (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۴۰۸)

علامه طهرانی گوید:

کتاب المقنعة فی آداب الحج از شیخ محمد بن شجاع قطان انصاری حلی (زنده در: ۸۳۲ق. / ۱۴۲۸م.) است که شیخ علی بن حسین بن علاله، در ۱۱ شعبان سال ۸۲۲ق. / ۲ ایلول ۱۴۱۹م. آن را استنساخ کرده و شاید اجازه ای برای روایت آن از مؤلفش ابن شجاع قطان حلی نیز داشته است. (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۲۲، ص ۱۲۴)

#### ۴. شیخ جمال‌الدین مقدمات بن عبدالله بن محمد بن حسین بن محمد سیوری

اسدی حلی (م: ۸۲۶ق/ ۱۴۲۲م)

وی عالمی فاضل، محقق، دقیق‌نگر، متکلم، فقیه، اصولی و مفسر بود. (کحاله، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۳۱۸) در خانواده‌ای اهل علم، که در شهر عالم‌پرور حله نمونه و ممتاز بود، به دنیا آمد و پرورده شد. جدّ مادری‌اش یکی از فقهای عامل در شهر حله و معاصر علامه حلی و شاگرد او بود؛ یعنی رکن‌الدین محمد بن علی جرجانی که کتاب الفصول خواجه نصیرالدین طوسی را از فارسی به عربی برگرداند و کتاب غابة البادی فی شرح المبادی علامه حلی را شرح کرد و در زمان حیات مؤلف در سال ۶۹۷ق. / ۱۲۹۷م. آن را به پایان رساند. فاضل مقدمات، این کتاب را در سال ۷۸۸ق. نسخه‌برداری کرد. (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۲۱۶)

#### اساتید

فاضل مقدمات در نیمه دوم قرن هشتم هجری، جلسه درس و تعلیم زبده‌ترین فقهای عصر خود، همچون فخرالمحققین و شهید اول محمد بن مکی عاملی را درک کرد و از

آنها شیوه‌های فقه و استنباط را آموخت و به خصوص کتاب‌های القواعد الفقهية علامه حلی، التهذیب شیخ طوسی و علل الشرایع شیخ صدوق را درس گرفت و کتاب‌های دیگر در فقه و اصول و حدیث را بر اساتید خود قرائت کرد. (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۱۹) آن‌گاه پس از آموختن علوم دینی از این اساتید بزرگ، که از فقهای برجسته مدرسه حلّه آن روز به شمار می‌رفتند، به جایگاهی شایسته نزد ایشان دست یافت. هر چند رابطه او با استادش، شهید اول، به گونه‌ای دیگر و نزدیک‌تر بود؛ به این نشان که شهید<sup>علیه السلام</sup> کتابی تألیف کرد و نام آن را جوابات الفاضل المقداد گذاشت. کتاب عبارت بود از: جواب‌های شهید به سؤالات فاضل مقداد که شامل ۲۷ مسئله در باب فقه و عقاید و کلام که مورد نیاز عموم مردم و نیز راهگشای طالبان علم در آن روز بود و مشکلات فکری و عقیدتی و عملی مبتلابه را برطرف می‌ساخت. (آقابزرگ طهرانی، بی‌تا، ص ۲۸)

### شاگردان

ابو عبدالله مقداد سیوری، چندان در علوم دینی تبحر و مهارت یافت که پس از شهادت استادش، محمد بن مکی عاملی، جزو شخصیت‌های طراز اول حوزه حلّه قرار گرفت و مجموعه‌ای ممتاز از طلاب و راویان پیرامون او گرد آمدند که شاید بتوان از بارزترین آنها، به این نام‌ها اشاره کرد: حسن بن علاله حلی (زنده در: ۸۲۲ق. / ۱۴۱۹م.)، حسن بن راشد حلی (م: ۸۳۰ق. / ۱۴۲۶م.)، شیخ محمد بن شجاع قطان حلی (م: ۸۳۲ق. / ۱۴۲۸م.)، شیخ جعفر بن حسن مکی (زنده در: ۸۳۷ق. / ۱۴۳۳م.)، شیخ حمزة بن محسن حسینی عزالدین (همو که در سال ۸۳۹ق. / ۱۴۳۵م. به خط خود نامه‌ای به استادش مقداد نوشت و او را از چگونگی شهادت شهید اول آگاه ساخت)، شیخ احمد ابن فهد حلی (م: ۸۴۱ق. / ۱۴۳۷م.)، شیخ عبدالله بن فاضل مقداد (م: نیمه اول قرن نهم هجری)، سیدرضی الدین بن عبدالملک واعظ قمی کاشانی (م: ۸۵۱ق. / ۱۴۴۷م.) و دیگران.

### سفرهای علمی

#### به نجف

مقداد سیوری پس از شکل گرفتن شخصیت علمی‌اش، روانه نجف شد و در آنجا

مدرسه‌ای تأسیس کرد که به نام وی (مدرسه مقداد السیوری) نامگذاری شد. این مدرسه در شمال شرقی حرم مطهر علوی قرار دارد. (حرزالدین، ۱۳۹۱ق، ج ۲، ص ۳۳۳) تاریخ این هجرت علمی معلوم نیست، ولی ترجیحاً باید آن را در اوائل قرن نهم هجری دانست؛ به خاطر کتابی که آن را به عنوان آخرین کار علمی خود در حله، سال ۷۹۲ق/۱۳۸۹م. تألیف کرده است.

ورود این شخصیت مبرز فکری به نجف اشرف تأثیری بزرگ در به حرکت در آوردن فعالیت‌های علمی داشت و این شهر را پس از ضعف و فتور علمی، که در اواخر قرن ششم هجری در روزگار ابن ادریس حلی و انتقال مرکز اندیشه دینی از نجف به حله عارض آن شد، بار دیگر رونق بخشید. با وجود مهاجرت بسیاری از علما به حله، هنوز تعدادی از متفکران دینی در نجف بودند و همین کمک می‌کرد که بذره‌های اندیشه در حوزه نجف به جنبش در آیند و تلاش‌های علمی، بیش از پیش، از سر گرفته شود. چندان که از گوشه و کنار جامعه اسلامی، بزرگانی روی به نجف اشرف آوردند و در مدرسه مقداد سیوری به تعلیم و تعلم مشغول شدند. (حکیم، ۲۰۰۶م، ج ۴، ص ۱۰۷)

وجه ممتاز مدرسه سیوری این بود که ثمره فکری آن عمدتاً بر شرح کتاب‌های «علامه حلی» متمرکز شده بود و این نشان از همان چیزی داشت که در قرن نهم هجری شاخصه اصلی حوزه نجف به شمار می‌آمد. (همان، ۲۰۰۶م، ص ۳۶)

به گفته طریحی، مدرسه مقداد سیوری تا روزگار وی باقی بود؛ جز اینکه نامش تغییر یافته بود و به آن «مدرسه سلیمیه»، منسوب به سلیم خان شیرازی که در سال ۱۲۵۰ق/۱۸۳۴م. آن را تعمیر و بازسازی کرد، می‌گفتند. (طریحی، ۱۴۲۳ق، ص ۱۰۷)

### به شهر بان

فاضل سیوری سفری نیز به «شهر بان»، از توابع بعقوبه عراق داشت. به روایت خوانساری: احتمال قوی نزد من آن است که بقعه و مزاری که در ابتدای شهر بان بغداد واقع شده و مردم این ناحیه آن را می‌شناسند، مقبره مقداد و مدفن این مرد جلیل‌القدر

است. بنا بر اینکه در این قریه از دنیا رفته باشد و به وصیت خودش او را در آنجا دفن کرده باشند؛ به جهت قرار داشتن در مسیر کاروان‌هایی که قصد عتبات عالیات دارند. (خوانساری، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۱۷۵)

آنچه این نظر را تأیید می‌کند، ماجرای است که می‌گویند:

مردی به نام «علی جواد» معتقد بود قبری که در شهر بان به قبر مقداد سیوری معروف شده، در واقع مزار مقداد بن اسود، صحابی بزرگوار رسول خداست و به همین تیت آن قبر را تعمیر کرد و در مراسم افتتاحیه، نماینده آیت‌الله سیدحسن حکیم، یعنی شیخ جعفر عتابی، را به عنوان سخنران دعوت کرد. شیخ جعفر در سخنرانی خود، با دلیل و مدرک برای حاضران ثابت کرد که این مرقد از آن شیخ مقداد سیوری حلی، یکی از علمای شیعه امامیه در قرن نهم هجری است؛ نه قبر مقداد بن اسود کندی که در بقیع مدفون است. (حرزالدین، ۱۳۹۱ق، ج ۲، ص ۳۳۴؛ خوانساری، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۱۷۶).

## در گذشت

مقداد سیوری حلی در روز یکشنبه ۲۶ جمادی الثانی سال ۸۲۶ق/۱۴۲۴م. و گفته‌اند در سال ۸۲۸ق/۱۴۲۶م. از دنیا رفت. اغلب رجال‌نویسان، تاریخ اول را سال وفات او می‌دانند. (بحرانی، بی‌تا، ص ۱۷۲)

## ۵. سید جعفر بن محمد ملحوس حسینی حلی (زنده در: ۸۳۸ق/۱۴۳۴م.)

نسبش به ابوجعفر بن محمد بن عبدالله امیر که به «ادرع» (کسی که بسیار زره و لباس رزم می‌پوشد) معروف بود، می‌رسد. اعقاب و اولاد او در کوفه و خراسان و ماوراءالنهر سکونت داشتند. سید جعفر فقیهی امامی، محقق و با عظمت بود. (کحاله، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۳۳؛ اللجنة العلمية، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص ۸۲) وی کتاب الدروس شهید اول علیه السلام را به تمامه خواند و برای تکمیل آن، این بخش‌ها را به آن افزود: «ضمنان، عادیة، ودیعة، مضاربة، اجارة، وکالة، سبق و رمایة، نکاح، صلاة، خلع و مباراة، ایلاء، ظهار، عهد، حدود،

قصاص و دیات». خود در بیان انگیزه این کار می‌گوید:

وقتی دیدم کتاب دروس میان علما متداول است، با وجود کم بضاعتی و مشغولیت بسیار و رنج‌های زمانه، خود را محض در تکمیل این کتاب کردم و سرانجام به آنچه مطلوب بود، دست پیدا کردم.

تا آنجا که در وصیت به فرزندش می‌نویسد:

فرزندم! عالمان و عاملانی را که علم را به پای دنیای خود هزینه نکرده و نمی‌کنند، بزرگ بدار. همان‌ها که جان و هستی خود را به پای خواست الهی فدا کردند و پروردگار در کتاب خود مدح ایشان گفته است. در آنچه می‌گویم، به دقت بنگر و به وصیتم عمل نما و به مطالب کتاب ما، المنتخب، متوجه باش تا از رستگاران به شمار آیی. (نوری، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۰۹)

### سفر علمی

کوچ علمی جعفر ملحوس حلّی، به نجف اشرف بود. طهرانی می‌گوید که نسخه اجازه‌ای دیده که وی به یکی از شاگردان خود نوشته بود. در پایان این اجازه چنین آمده است:

خواندن این کتاب را ایشان - که بزرگی‌اش مستدام باد - در چندین جلسه که آخرین آنها روز پنجشنبه ۲۱ جمادی‌الثانی سال ۸۳۸ق بود، نزد من به اتمام رساند. فقیر درگاه خداوند متعال، جعفر بن احمد ملحوس حسینی که خدایش ببخشد. (آقابزرگ طهرانی، ۱۹۷۲م، ص ۲۳)

چه بسا سال وفات وی، پس از این تاریخ بوده باشد.

۶. شیخ جمال‌الدین ابوالعباس احمد بن شمس‌الدین محمد بن فهد اسدی حلّی

(م: ۸۴۱ق./۱۴۲۷م.)

درباره‌اش گفته‌اند: «فقیهی عالم و فاضل و پارسا و متقی و عابد و گران قدر بود». (زنوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۳۴۲) به برخورداری و تبحر در موضوعات متنوع در علوم فقهی و



به فضل و اتقان فکری و ذوق و عرفان و اخلاق و زهد، و جمع میان دانش‌های عقلی و نقلی، و فروع و اصول، و ظاهر و باطن، و علم و عمل شهرت داشت. (قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۴۳۵)

شیخ احمد بن فهد در شهر حلّه سیفیه به دنیا آمد. سال ولادتش یا ۷۵۶ق. / ۱۳۵۶م. است یا ۷۵۷ق. / ۱۳۵۶م. و قول دوم ترجیح دارد. (زنوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۳۴۲) در شهر حلّه پرورش علمی یافت و پای درس مردان فکر و اندیشه این شهر مراتب بالای علمی و دینی را طی کرد تا آنجا که خود از مشهورترین عالمان شیعه عصر خود گردید.

### اساتید

شیخ احمد بن فهد، زیر نظر تعدادی از علمای معروف حلّه علوم دینی را فراگرفت که شماری از آنها عبارتند از: شیخ ظهیرالدین علی بن یوسف بن عبدالجلیل نیلی (م: ۷۷۵ق. / ۱۳۷۳م.)، شیخ زین‌الدین علی بن خازن حائری (م: ۷۹۳ق. / ۱۳۹۰م.)، سیدمرتضی بهاء‌الدین علی بن حمید نیلی نجفی (زنده در: ۸۰۰ق. / ۱۳۹۷م.)، شیخ نظام‌الدین علی بن عبدالکریم نیلی حائری (زنده در: ۸۰۱ق. / ۱۳۹۸م.)، شیخ فخرالدین احمد بن متّوجّ بحرانی (م: ۸۲۰ق. / ۱۴۱۷م.)، شیخ فاضل مقداد بن عبدالله سیوری حلّی (م: ۸۲۶ق. / ۱۴۲۲م.)، شیخ فقیه ضیاء‌الدین علی بن محمد بن مکی - فرزند شهید اول - (م: ۸۵۶ق. / ۱۴۵۲م.) و دیگران. وی پس از تلقی و دریافت علوم دینی از این اساتید و رسیدن به مدارج کمال علمی، یکی از زبده‌ترین اساتید حوزه شهر حلّه در «مدرسه زینبیه» شد و شاگردانی را به تعلیم و تربیت خود پروراند و در ابعاد گوناگون درسی، به رشد و بالندگی رساند. شاگردانی چون: شیخ علی بن فضل بن هیکل حلّی (زنده در: ۸۳۷ق. / ۱۴۳۳م.)، سیدرضی‌الدین عبدالملک بن شمس‌الدین اسحاق قمی (م: ۸۵۱ق. / ۱۴۴۷م.)، شیخ حسن بن حسین مطهر اسدی حلّی (زنده در: ۸۵۹ق. / ۱۴۵۴م.)، شیخ فخرالدین احمد بن محمد سبعی (زنده در: ۸۶۰ق. / ۱۴۵۵م.)، شیخ عزالدین بن علی (مشهور به ابن العسره کسروانی کرکی عاملی) (م: ۸۶۲ق. / ۱۴۵۷م.)، سیدمحمد نوربخش (م: ۸۶۹ق. / ۱۴۶۴م.)، سیدمحمد بن فلاح مشعشی

(م: ۱۷۰ق/۱۴۶۵م). شیخ مفلح بن حسن صیمری (م: ۸۱۰ق/۱۴۷۵م) و دیگران. با توجه به شهرهایی که شاگردان ابن فهد به آنجا منسوب‌اند، می‌توان دریافت که شهر حله چه اندازه در آن عصر مهم و مورد نظر بوده و در ارتباط با مراکز علمی دیگر، حوزه‌ای سرآمد به شمار می‌آمده است.

## سفرهای علمی

### به کربلا

شیخ احمد بن فهد در طلب علم و اجازه و آموختن از محضر استادانی چون شیخ محمد بن خازن حائری - شاگرد شهید اول - وارد کربلا می‌شود و در سال ۷۹۱ق/۱۳۸۸م. از استاد خود اجازه‌ای اخذ می‌کند. آن‌گاه آوازه او در کربلا ی حسینی می‌پیچد و جمعی از طلاب علوم دینی پیرامون وی گرد می‌آیند. کربلا با حضور این جمع مشتاق به مرکزی علمی تبدیل می‌شود و در آن عصر، به شهرتی عظیم در علوم مختلف دینی دست می‌یابد و فضل وجود شیخ احمد، چهره‌ای تابناک و درخشانده به آن می‌بخشد.

از آثار برجسته شیخ احمد بن فهد در کربلا یکی کتاب التحریر است که می‌گویند آن را در پی یک رؤیا به نگارش در آورد؛ رؤیایی که در آن سید مرتضی علم الهدی در حضور امیرمؤمنان علیه السلام به وی می‌گوید: «آفرین به یاری‌کننده ما». آن‌گاه از تألیفات او سؤال می‌کند و از او می‌خواهد شروع به تألیف کتابی با عنوان التحریر کند. شیخ چون از خواب بیدار می‌شود، دست به کار نگارش کتاب مذکور می‌شود. (شوشتری، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۵۸۰؛ قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۴۳۵)

وی آخرین کتاب خود را در حله ۸۳۶ق/۱۴۳۲م. تألیف کرد. به جهت نزدیکی دو شهر حله و کربلا، طبیعی است که شیخ احمد بن فهد میان این دو رفت و آمد داشته و وجود قبر حسین بن علی علیه السلام و تقدس کربلا، انگیزه این کار را در او می‌افزوده است.

## به شام

شخصیت مورد بحث ما سفری هم به بلاد شام داشته است؛ به شهر جزین که در آن عصر، پس از تأسیس مدرسه جبل عامل به دست شهید اول علیه السلام، یکی از مراکز مهم فکری دنیای اسلام به شمار می‌آمد. (افندی، ۱۴۱۰ق، ص ۹۶؛ طباطبائی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۸۳)

شیخ احمد در جزین به درس فقیه ضیاءالدین علی بن محمد بن مکی - فرزند شهید اول - حاضر شد و در ۱۱ محرم الحرام سال ۸۲۴ق. / ۱۶ کانون اول ۱۴۲۱م، پس از خواندن کتاب اربعین حدیثا شهید اول از او اجازه دریافت کرد و در سال ۸۳۶ق. / ۱۴۳۲م، به حله بازگشت. (همانجا؛ بحرالعلوم، ۱۳۶۳ق، ج ۲، ص ۱۱۰)

### شیخ احمد بن فهد حلی و تصوف

وی به تصوف متمایل بود و این تمایل را در بعضی مؤلفات خویش تصریح کرده و نوشته‌هایی در تصوف از او بر جای مانده که دو نمونه آن، یکی کتاب التحصین فی صفات العارفين و دیگری عدة الداعی و نجاح الساعی است (شیبی، ۱۳۸۶ق، ص ۴۹۰). تأکید بر عزلت و گوشه‌گیری و بریدن از مردم، یکی از نشانه‌های این گرایش در اوست. در کتاب التحصین در توضیح عزلت می‌نویسد:

عزلت، همان انقطاع الی الله و پناه بردن به غار و گوشه مسجد و پستوی خانه است. بعضی عزلت را فرار کردن از مردمان و انس گرفتن با حق می‌دانند که این، اعم از معنای اول است... بی‌شک تنها کسانی بر این امر قدرت دارند که بتوانند نفس خویش را مهار کنند و از فضول دنیا و مشتبهات آن دوری نمایند.

(ابن فهد حلی، بی‌تا، ص ۳)

بی‌گفت‌وگو، مسئله عزلت و گوشه‌نشینی، از جمله اموری است که صوفیه به آن دعوت کرده و آن را ادبی بزرگ و اساسی در طریقه خود شمرده‌اند. البته یک فرد یا یک جامعه اگر بخواهد به معنای حقیقی تصوف پیشه کند، علاوه بر شرط عزلت، باید به امور دیگری همچون «امام»، «خرقه»، «صحبت»، «سلسله»، «طریقه» و مانند آن تن بدهد و به آنها به عنوان شروط ولایت تصوف معتقد و پایبند باشد.

بعضی برای اثبات تصوّف ابن فهد، کاربرد بعض اصطلاحات صوفیه در کتاب‌های وی را ملاک گرفته و گفته‌اند:

ابن فهد حدیثی از امام کاظم علیه السلام را در تألیفات خود می‌آورد که پر از اصطلاحات صوفیه است و از صبر و قناعت و رضا و اخلاص و یقین و توکل سخن می‌گوید. (شیبی، ۱۳۸۶ق، ص ۲۹۷)

این تنها ابن فهد نیست که به میل به تصوّف متهم شده، بلکه پیش از او بزرگانی همچون سید بن طاووس و خواجه نصیرالدین طوسی نیز صوفی خوانده شده‌اند و پس از ابن فهد، به کسی چون شهید ثانی رحمته الله علیه نیز چنین نسبتی داده شده است. (افندی، ۱۴۲۷ق، ص ۳۴۳) نویسنده کتاب *الحرکة العلمیة فی کربلاء* معتقد است:

تصوفی که به این شخصیت‌های جلیل‌القدر، مثل ابن فهد و سید بن طاووس و خواجه نصیر و شهید ثانی و مثل ایشان نسبت می‌دهند، چیزی جز توجه کامل به خالق متعال و بی‌اعتنایی به مظاهر فریبنده دنیا و فانی شدن در محبت الهی نیست و این البته شایسته مدح و تحسین است. این کجا و آنچه در تصوف اصطلاحی وجود دارد کجا؟! این توحید خالص کجا و اعتقاد به حلول و وحدت وجود و باورهای غلطی از این دست که به بعضی صوفیه منتسب است کجا؟! تصوّف پاک و متشرعانه علمای شیعه با تصوّف فساد اخلاقی و اعمال مخالف شرع در ریاضات و عبادات و اوراد ساختگی چه نسبتی می‌تواند داشت؟ (شاهرودی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۱۸)

ابن فهد در کتاب *عدة الداعی*، روایتی را از امام صادق علیه السلام، به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده که توضیحی است روشن در معنای زهد در باور اهل بیت علیهم السلام و پیروان ایشان. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل سؤال می‌کند: «ای جبرئیل، زهد به چه معناست؟» می‌گوید:

زاهد کسی است که خواست پروردگارش را دوست می‌دارد و ناخواسته او را دشمن. از حلال دنیا کناره می‌گیرد و به حرام آن بی‌اعتناست؛ زیرا در حلالش حساب، و در حرامش عذاب است. بر همه مسلمانان همچون بر خود شفقت می‌ورزد و از سخنان بی‌جا و سخن گفتن در امور بی‌ربط به خود می‌پرهیزد و

فراوان خوردن را همچون خوردن مردار متعفن بر خود حرام می‌کند و همچنان که از آتش خودداری می‌کند، از خرده‌ریزهای دنیا بیزار است و آرزوی دراز ندارد و مرگ را همواره پیش چشم می‌دارد. (ابن فهد حلی، ۱۴۲۵ق، ص ۱۱۸)

با توجه به این مطالب، روشن می‌شود که آنچه به عنوان میل تصوف و صوفی‌گری به عالمانی چون ابن فهد نسبت داده شده، همان زهد و پارسایی و تقوادراری دینی است که اهل بیت، خود نمونه‌عالی آن بوده‌اند و به آن توصیه کرده‌اند و این ربطی به اعمال و آداب منحرفانه و بی‌اساس و ساختگی صوفیه در طول تاریخ ندارد و صرف استفاده از اصطلاحات و واژه‌های مشترک نمی‌تواند دلیل گرایش شخص به یک فرقه و گروه خاص باشد. پس ابن فهد نه یک صوفی مصطلح، بلکه یک عارف و زاهد و پیرو خالص مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بود و نسبتی با گرایش‌های مردود صوفیانه نداشت.

### مناظره‌ها

عصر زندگی ابن فهد، دوران اضطراب‌های سیاسی و فکری در گوشه و کنار عالم اسلامی بود. شهر حله نیز از این درگیری‌ها برکنار نماند و در پی تهاجم نیروهای امیر اسبان ترکی حله و بغداد در سال ۸۳۶ق/۱۴۳۲م. به اشغال درآمدند. یکی از کارهای امیر ترکی، جمع کردن عالمان زبده از فرقه‌های مختلف اسلامی و ترغیب آنان به بحث و مناظره بود. ابن فهد در این میان، زعامت گروه نمایندگی مذهب اثناعشری را بر عهده داشت و در مباحثات خود در حضور امیر اسبان ترکی، بر علمای مذاهب دیگر غالب آمد. در نتیجه امیر مذهب امامیه را پذیرفت و دستور داد بر منابر از ائمه علیهم‌السلام یاد کنند.

این قضیه معلوم می‌کند که ابن فهد، برای انجام این مناظره، سفری به بغداد داشته و نیز در کربلا، پیرامون حدیث «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»؛ «عالمان امت من، از پیامبران بنی اسرائیل برترند» با یک یهودی مناظره کرده است. (غیائی، ۱۹۷۵م، ۲۸۰؛ رفیعی، ۲۰۰۲م، ج ۱، ص ۲۱۲)

## درگذشت

شایع است که این فهد در سال ۸۴۱ق./۱۴۳۷م. از دنیا رفت (افندی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۶۶) و به گفته خوانساری وی در هنگام مرگ ۵۸ سال داشته و این با توجه به سال ولادتش ۷۵۷ق./۱۳۵۶م. درست نمی‌نماید و چنان که سید بحرالعلوم اشاره کرده، باید عمر او را ۸۴ سال دانست؛ نه ۵۸ سال. (بحرالعلوم، ۱۳۶۳ق، ج ۲، ص ۱۱۱)

قبر ابن فهد در کربلا، در باغی معروف به «منخیم» با گنبدی بلند و کاشی‌کاری مشهور و محل زیارت است. چند سالی است تجدید بنا شده و اطراف آن خانه‌ها و سکونتگاه‌ها ساخته‌اند.

## فهرست منابع

١. آقابزرگ طهرانی، محمد محسن (١٤٠٣ق). الذريعة الى تصانيف الشيعة، بيروت، دار الاضواء.
٢. \_\_\_\_\_ (١٩٧٢م). الضياء اللامع فى القرن التاسع، تحقيق: على نقى منزوى، قم، مؤسسه اسماعيليان.
٣. آل ياسين، محمد مفيد (١٩٧١م). العلامة الحلى جمال الدين حسن بن يوسف بن مطهر، بغداد، جامعة بغداد.
٤. ابن ابى جمهور، محمد بن زين الدين (١٤٠٣ق). عوالى اللالى العريزية فى الاحاديث الدينية، تحقيق: سيد مرعشى و سيد مجتبى عراقى، قم، مطبعة سيد الشهداء.
٥. ابن جماعة، محمد بن ابراهيم (١٣٥٣ق). تذكرة السامع والمتكلم فى آداب العالم و المتعلم، استانبول، دائرة المعارف العثمانية.
٦. ابن حيون، نعمان بن محمد (١٣٨٣ق). دعائم الاسلام، تحقيق: آصف بن على اصغر فيضى، قاهرة، دارالمعارف.
٧. ابن الصلاح، ابوعمر و عثمان بن عبدالرحمان (١٤١٦ق). مقدمة ابن الصلاح فى علوم الحديث، تحقيق: ابوعبدالرحمان صلاح بن عويصه، بيروت، دارالكتب العلمية.
٨. ابن فهد حلى، احمد بن محمد (بى تا). التحصين و صفات العارفين، مخطوط مكتبة كاشف الغطاء فى النجف الاشرف.
٩. \_\_\_\_\_ (١٤٢٥ق). عدة الداعى و نجاح الساعى، تحقيق: مؤسسة المعارف الاسلامية، طهران، مؤسسة المعارف الاسلامية.
١٠. افندى، عبدالله اصفهانى (١٤٠٣ق). رياض العلماء و حياض الفضلاء، تحقيق: احمد حسينى، قم، مكتبة المرعشى.
١١. امين، سيد محسن (١٤١٩ق). اعيان الشيعة، حققه و علق عليه: سيد حسن امين، بيروت، دار التعاريف للمطبوعات.

١٢. بحراني، علي بن حسن بلادي (١٤١٤ق). انوار البدرين في تراجم علماء القطيف و الاحساء والبحرين، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.
١٣. بحراني، يوسف بن ابراهيم بن احمد (بي تا). لؤلؤة البحرين في الاجازات و تراجم الحديث، تحقيق: سيدصادق بحر العلوم، نجف، مطبعة النعمان.
١٤. بحر العلوم، سيد محمد مهدي (١٣٦٣ق). رجال السيد بحر العلوم المعروف بـ: الفوائد الرجالية، تحقيق: محمدصادق بحر العلوم، طهران، مكتبة الصادق.
١٥. بروجردي، سيد علي اصغر جابلقى (١٤١٠ق). طرائف المقال، تحقيق: سيد مهدي رجائي، قم، مطبعة بهمن.
١٦. حافظ برسي، رجب بن محمد (١٤٢٤ق). مشارق انوار اليقين في حقائق و اسرار امير المؤمنين، تحقيق: سيد جمال عبدالغفار اشرف مازندراني، نجف المكتبة الحيدرية.
١٧. حداد، سعد (١٤٢٨ق). مرآة الحلّ الفیحاء، نجف، دار الضیاء للطباعة والتصميم.
١٨. حرز الدين، محمد (١٣٩١ق). مرآة المعارف في تعيين مرآة العلويين والصحابية والتابعين والرواة والعلماء والادباء والشعراء، تحقيق: محمد حسن حرز الدين، نجف، مطبعة الآداب.
١٩. حرّ عاملی، محمد بن حسن (١٣٨٥ق). املى الآمل في علماء جبل عامل، تحقيق: احمد حسيني، قم، مطبعة دار الكتاب الاسلامي.
٢٠. حسن، عبدالله (١٤١٥ق). مناظرات في الامامة، قم، مطبعة مهر.
٢١. حكيم، حسن عيسى (٢٠٠٦م). النجف الاشرف و الحلة الفیحاء صلات علمية وثقافية عبر عصور التاريخ، نجف، مطبعة الغربية المدينة.
٢٢. حكيمى، محمدرضا (١٤٠٣ق). تاريخ العلماء عبر العصور، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.
٢٣. خطيب بغدادى، احمد بن على (١٣٩٥ق). الرحلة في طلب الحديث، تحقيق: احمد عمر هاشم، بيروت، دار الكتاب العربى.
٢٤. خوانسارى، محمداقبر (١٤١١ق). روضات الجنات في احوال العلماء والسادات، بيروت،



الدار الاسلامية.

٢٥. زنوزى، ميرزامحمدحسن (١٤١٢ق). رياض الجنة، تحقيق: على رفيعى، قم، مطبعة بهمن.
٢٦. سخاوى، شمس الدين محمد بن عبدالرحمان (٢٠٠٠م). الضوء اللامع لاهل القرن التاسع، ضبط و تصحيح: عبداللطيف حسن عبدالرحمن، بيروت، دارالكتب العلمية.
٢٧. سماوى، شيخ محمد (١٤٢٢ق). الطليعة فى شعراء الشيعة، تحقيق: كامل سلمان الجبورى، بيروت، دار المورخ العربى.
٢٨. سودانى، عبدالله عبدالرحيم (١٩٩١م). الشعر العربى فى ظل الامارة المزيديّة، بغداد، الجامعة المستنصرية.
٢٩. شاهرودى، نورالدين (١٤١٠ق). تاريخ الحركة العلمية فى كربلا، بيروت، دارالعلوم.
٣٠. شبر، جاسم حسن (١٣٨٥ق). تاريخ المشعشين و تراجم اعلامهم، نجف، مطبعة الآداب.
٣١. شبر، جواد (١٤٢٢ق). ادب الطف و شعراء الحسين فى القرن الاول الهجرى حتى القرن الرابع عشر، بيروت، مؤسسة التاريخ.
٣٢. شبيسترى، عبدالحسين (١٤٢١ق). موسوعة مشاهير شعراء الشيعة، قم، مطبعة ستاره.
٣٣. شوشترى، نورالله (١٣٦٥ش). مجالس المؤمنين، طهران، مطبعة كتاب فروشى اسلاميه.
٣٤. شهيد ثانى، زين الدين بن على (١٤١٠ق). الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية، قم، مطبعة البر.
٣٥. شيبى، كامل مصطفى (١٣٨٦ق). الفكر الشيعى و النزعات الصوفية حتى نهاية القرن الثانى عشر الهجرى، بغداد، مكتبة النهضة.
٣٦. \_\_\_\_\_ (١٣٨٣ق). الصلة بين التصوف و التشيع، بغداد، مطبعة الزهراء.
٣٧. ضامن بن شادقم (١٤٢٥ق). تحفة الازهار و زلال الانهار فى نسب ابناء الائمة الاطهار عليهم السلام.
- الملك الغفار، تحقيق: كامل سلمان الجبورى، طهران، مرآة التراث.
٣٨. طباطبائى، سيدعبدالعزيز (١٤١٦ق). مكتبة العلامة الحلى، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، مطبعة ستاره.

٣٩. طبرسى، على بن حسن (١٣٨٥ق). مشكاة الانوار فى غرر الاخبار، مقدمه: صالح الجعفرى، نجف، المطبعة الحيدرية.
٤٠. طريحي، محمد بن على (بى تا). المنتخب فى مجمع المراثى و الخطب، بيروت، شركة الكتبى للطباعة والنشر.
٤١. عزاوى، عباس (١٤١٥ق). تاريخ العراق بين احتلالين، قم، مطبعة شريعت.
٤٢. علامه حلى، حسن بن يوسف (١٤٢٣ق). ترتيب خلاصة الاقوال فى معرفة علم الرجال، تحقيق: قسم الحديث فى مجمع البحوث الاسلامية، مشهد، مطبعة مجمع البحوث.
٤٣. غياثى، عبدالله بن فتح الله (١٩٧٥م). التاريخ الغياثى، دراسته و تحقيق: طارق نافع الحمدانى، بغداد، مطبعة اسد.
٤٤. فياض، عبدالله (١٩٢٧م). الاجازات العلمية عند المسلمين، بغداد، مطبعة الارشاد.
٤٥. قمى، عباس (١٣٥٧ق). فوائد الرضوية فى احوال علماء المذهب الجعفرى، طهران، مطبعة مركزى.
٤٦. \_\_\_\_\_ (١٤٢٥ق). الكنى و الالقاب، مؤسسة نشر الاسلامى.
٤٧. \_\_\_\_\_ (١٤٢٠ق). هدية الاحباب، ترجمه: هاشم الصالحى، قم، مؤسسة نشر الاسلامى.
٤٨. كحاله، عمر رضا (بى تا). معجم المؤلفين، بيروت، دار احياء التراث العربى.
٤٩. كركوش، يوسف (١٣٨٥ق). تاريخ الحلة، نجف، منشورات الشريف الرضى.
٥٠. كلينى، محمد بن يعقوب (١٣٩٥ق). الكافى، تحقيق: على اكبر غفارى، طهران، دارالكتب الاسلامية.
٥١. اللّجنة العلمية فى مدرسة الامام الصادق (١٤٢٠ق). موسوعة طبقات الفقهاء، اشراف: جعفر السبحانى، بيروت، دارالاضواء.
٥٢. مجلسى، محمدباقر (بى تا). بحار الانوار الجامعة لدرراخبار الائمة الاطهار، بيروت، داراحياء التراث العربى.
٥٣. مروّة، على عباس (١٣٨٧ق). تاريخ جباغ ماضيها و حاضرها، بيروت، دار الاندلس للنشر.

٥٤. مشعشى، محمد بن فلاح (بى تا). كلام المهدي، قم، مخطوطة مركز احياء التراث العربى الاسلامى.

٥٥. مفيد، محمد بن محمد (١٩٩٣م) الرسائل فى الغيبة، تحقيق: علاء آل جعفر، بيروت، دار المفيد.

٥٦. نورى، حسين بن محمد تقى (١٤١٥ق). خاتمة مستدرک الوسائل، تحقيق: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم، مطبعة ستاره.

٥٧. ياقوت حموى، ياقوت بن عبدالله (١٩٩٥م). معجم البلدان، بيروت، دارصادر.

٥٨. يعقوبى، محمد على (١٩٥١م). البابليات، نجف، مطبعة الزهراء.